

تبیین و مقایسه کارکرد نخبگان سیاسی و ایلی گُرد در دوره‌های صفویه و قاجار

۱۳۴۴-۹۰۷ ق / ۱۹۲۵-۱۵۲۱ م

دکتر علی اکبر کجباغ*

دکتر مرتضی دهقان‌نژاد**

کوروش هادیان***

چکیده

این نوشتار به روش تاریخی و با تأکید بر نگاه جامعه‌شناسانه به تاریخ، در چارچوب نظری دو گفتمان هویت ایرانی و روابط نخبگان با حوزه قدرت سیاسی، تلاش می‌کند به تبیین و مقایسه جایگاه و کارکرد دولت‌مردان و نخبگان سیاسی و ایلی عشیره‌ای گُرد در دو دوره صفویه و قاجار بپردازد.

از مهم‌ترین یافته‌های این تحقیق آن است که در مجموع دو دوره، از نظر قومی و مذهبی، مانعی جدی بر سر راه ارتقای دولت‌مردان و نخبگان گُرد در مراتب اداری و سیاسی دولت مرکزی ایران وجود نداشته و نخبگان مذکور در هر دو دوره تا عالی‌ترین مراتب قدرت بالا رفته‌اند.

هم‌چنین دیگر یافته این پژوهش نشان می‌دهد که برآیند نهایی کارکرد دولت‌مردان و نخبگان گُرد، در مسیر تأمین منافع و تحکیم امنیت و پیگیری اهداف ملی دولت مرکزی ایران بوده است.

واژه‌های کلیدی

نخبگان گُرد، دولت مرکزی، صفویه، قاجار

* استادیار تاریخ دانشگاه اصفهان kajbaf@ltr.ui.ac.ir

** دانشیار تاریخ دانشگاه اصفهان m.dehghan@ltr.ui.ac.ir

*** دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه اصفهان Sasanirani41@yahoo.com

مقدمه

می‌کند در این چارچوب، جایگاه و کارکرد دولت‌مردان سیاسی و ایلی - عشیره‌ای کرد را در دو دوره تاریخی صفویه و قاجار، مورد بررسی قرار دهد.

چنین پژوهشی از آن‌جا که به تجزیه و تحلیل ابعاد گوناگون مؤلفه‌های قومیت، ملیت، هویت و نسبت و رابطه هر یک از آن‌ها با حاکمیت می‌پردازد، در نهایت می‌تواند چارچوبی عینی در زمینه تعامل قشرها، اقوام و بخش‌های ایلی و عشیره‌ای جامعه با حاکمیت ترسیم نماید.

از دیگر نتایج چنین پژوهشی فراهم آوردن زمینه ارزیابی برخی دیدگاه‌های موجود در باب نسبت بین مؤلفه‌های جامعه، اقوام و حاکمیت است. این ارزیابی نشان خواهد داد نظریه‌هایی که اغلب بر پایه واقعیت‌های دیگر جوامع شکل گرفته و عرضه شده است، قابلیت انطباق چندانی بر جامعه و تاریخ کشوری هم‌چون ایران و تبیین رویدادها و تحولات آن را ندارد. علاوه بر این برخی دیدگاه‌های داخلی را نیز که به نظر می‌رسد با نادیده گرفتن واقعیت‌های روشن تاریخی، صرفاً از نگاهی بدبینانه به طرح و تشریح ابعاد تعامل قوم کرد و دولت مرکزی پرداخته‌اند (ارفع، ۱۳۴۸: ۲۳) یا نگاهی همه‌جانبه و جامع به واقعیت‌های تاریخی نداشته‌اند (گودرزی، ۱۳۸۰) و یا توجه به منابع اصیل تاریخی را مقدمه‌ای ضروری برای استنتاج از مباحث قومی در عرصه علوم سیاسی و جامعه‌شناسی نمی‌دانند (مقصودی، ۱۳۸۰)، مورد ارزیابی قرار خواهد داد.

با این مقدمه، چارچوب نظری این نوشتار بر دو مبنای متمایز و در عین حال مکمل استوار است. گفتمان هویت ایرانی و مؤلفه‌های شکل‌دهنده و مقوم آن و نظریه معطوف به تبیین جایگاه و کارکرد نخبگان با تأکید بر روابط سه‌جانبه دولت مرکزی، ایلات و نخبگان ایلی - عشیره‌ای و جامعه که این موارد چارچوب نظری نوشتار را تکمیل می‌کنند.

تجزیه و تحلیل جایگاه دولت‌مردان و نخبگان ایلی - عشیره‌ای در حکومت و تعریف نسبت گروه‌ها و بخش‌های مذهبی، زبانی و اجتماعی با هویت ملی و ایرانی، از جمله مباحثی است که از زوایای گوناگون تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قابل بررسی است و ظرفیت طرح دیدگاه‌های متفاوت و حتی متضاد را بالقوه و بالفعل در بطن خود دارد.

این نوشتار تلاش می‌کند در چارچوبی مشخص، به تبیین روابط دولت‌مردان کرد و نخبگان ایلی - عشیره‌ای با دولت مرکزی بپردازد. این تلاش هم‌چنین دربردارنده تعریف نسبت میان کارکرد دولت‌مردان و نخبگان کرد و مؤلفه‌های هویت ایرانی خواهد بود. بر این اساس، پرسش اصلی این تحقیق را می‌توان این‌گونه مطرح ساخت: تعامل و ارتباط دولت مرکزی و دولت‌مردان و نخبگان ایلی - عشیره‌ای کرد، در دوره‌های صفویه و قاجار، بر چه محور و مداری شکل گرفته و با عنایت به مؤلفه‌های هویت ایرانی و منافع و امنیت ملی، چه جهت‌گیری داشته است؟

چارچوب نظری

با عنایت به ویژگی‌های اجتماعی و تاریخی جامعه ایران، که گویای وجود پیشینه‌ای دیرین و تاریخی پر حادثه است و بر این اساس نمی‌توان و نباید از دستاوردها و تجارب تاریخی در تبیین و ترسیم الگوهای نظری و عملی در مدیریت جامعه و حکومت غفلت کرد، این تحقیق به روش تاریخی و با تأکید ویژه بر نگرش جامعه‌شناسی تاریخی، در مقام یک مکتب نظری و الهام‌بخش که بر ویژگی‌های خاص زمانی و مکانی ایران، پویایی‌های درونی آن و منابع تاریخی و اجتماعی بومی تکیه می‌کند (احمدی، ۱۳۸۸: ۸)، سامان یافته و تلاش

الف - گفتمان هویت ایرانی

وجوه مشترک و نمادهای مشابهی از هویت ایرانی را که متشکل از مؤلفه‌ها و عناصر چندگانه‌ای هم‌چون تاریخ، اسطوره، جغرافیا، دولت و میراث فرهنگی و ادبی (احمدی و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۷۲-۱۷۰) است، می‌توان به‌رغم تفاوت‌های موجود، نزد بخش‌های گوناگون مذهبی، زبانی و اجتماعی جامعه ایرانی مشاهده کرد. بنابر آنچه از قرائن آشکار تاریخی برمی‌آید مؤلفه‌های هویت ایرانی از یک‌سو به‌مثابه عوامل پیونددهنده، وجوه افتراق بخش‌های گوناگون جامعه را تحت‌الشعاع قرار داده و از سوی دیگر حرکت جمعی و کارکرد اجزای جامعه را به‌گونه‌ای جهت‌دهی کرده‌اند که برآیند نهایی آن، تقویت و تحکیم بیش از پیش هویت ایرانی است.

از این منظر می‌توان کارکرد نخبگان ایلی-عشیره‌ای و دولت‌مردان کرد را به‌عنوان بخشی از جامعه ایلی-عشیره‌ای و نخبگان سیاسی کشور و در مقام حاملان فرهنگ و سنن کهن و پیوستگی‌های دیرین اجتماعی و سرزمینی (امان‌اللهی بهاروند، ۱۳۶۰: یازده) و همراهی آن‌ها را با دولت مرکزی، در مسیر تحکیم مؤلفه‌های هویت ایرانی تحلیل کرد. این کارکرد دست‌کم دو وجه آشکار دارد. نخست از این زاویه که در مسیر حفظ و نگاهبانی از تمامیت ارضی و جغرافیای کشور در مقام یکی از مؤلفه‌های اساسی هویت ایرانی است و دوم از این حیث که موجبات تثبیت بیش از پیش موقعیت دولت مرکزی را به‌عنوان دیگر عنصر سازنده هویت ایرانی فراهم می‌آورد.

ب - گفتمان نخبگان و حکومت

دومین پایه نظری نوشتار را مباحث مرتبط با تبیین روابط نخبگان با یکدیگر و با حوزه قدرت و دولت مرکزی تشکیل می‌دهد. تبیین ویژگی‌های نخبگان برپایه

خاستگاه اجتماعی، حوزه اثرگذاری و ارتباط آن‌ها با مراکز قدرت از جمله ابعادی است که در زیرمجموعه نظریات مرتبط با نخبگان مورد بحث قرار می‌گیرد. صرف‌نظر از این‌که نخبگان، به‌صرف شخصیت ذاتی و استعدادهای فردی، متمایز و برتر از دیگر بخش‌های جامعه شمرده شوند (باتامور، ۱۳۶۹: ۳) و یا امکان اثرگذاری آن‌ها بر رویدادها و تغییرات جامعه ناشی از قرار گرفتن این عده در حوزه قدرت قلمداد شود (روشه، ۱۳۶۶: ۱۵۳)، در هر حال، تجزیه و تحلیل و فهم رویدادها و در سیر تاریخ ایران، که می‌توان بخش عمده‌ای از رویدادها و تحولات آن را شخصیت‌محور تلقی کرد، مستلزم توجه جدی به نقش نخبگان، به‌ویژه نخبگان ایلی-عشیره‌ای و نیز نخبگان حاضر در دولت مرکزی و تبیین روابط میان آن‌هاست.

بی‌گمان دیدگاهی که بر نقش مؤثر ایلات و نخبگان ایلی، عشیره‌ای در شکل‌گیری و تقویت یا تضعیف دولت‌ها در تاریخ ایران تأکید می‌کند (احمدی، ۱۳۷۹: ۷۵) بر پایه‌های مستحکمی از واقعیت‌های غیرقابل انکار تاریخی استوار است. معادله چرخش قدرت در تاریخ سده‌های اخیر ایران را می‌توان برپایه رابطه سه‌وجهی عناصر دولت، نخبه ایلی-عشیره‌ای و جامعه مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

نخبه ایلی - عشیره‌ای در کنار دولت قرار می‌گیرد تا از یک‌سو وارد چرخه و عرصه قدرت شود و از دیگر سو دولت را در مسیر تأمین امنیت، که از منظری کلان زمینه‌ساز تحصیل و تکثیر منافع مشترک دولت و نخبه ایلی-عشیره‌ای است، همراهی کند و در نهایت خود را آماده می‌کند تا در زمان ضعف دولت، بتواند با فراهم آوردن زمینه‌های لازم و کافی، به‌صدر حاکمیت صعود کرده، جای دولت حاکم را که خود همین چرخه را برای انتقال از عرصه ایلی-عشیره‌ای به صحنه

حکومت گذرانده، بگیرد.

رقابت‌ها و صف‌بندی‌ها در همین چارچوب و با هدف نهایی دست‌یابی به قدرت در سطح دولت، شکل می‌گیرد. قرینه‌های آشکار تاریخی گویای این واقعیت است که ویژگی‌های مذهبی و زبانی و جغرافیایی در شکل‌دهی و جهت‌دهی به صف‌بندی‌های مذکور، نقش اساسی و تأثیر تعیین‌کننده‌ای ندارد. چنان‌که رقابت و رویارویی ایلات و خاندان‌هایی هم‌چون قاجار و افشار و زند و اردلان و بختیاری و شقاقی و زنگنه و دُئبلی و مانند آن، به گونه‌ای که هر یک با تکیه بر بخش‌های گوناگونی از گروه‌های مذهبی و زبانی و اجتماعی و ایلی جامعه در پی دست‌یابی به قدرت در سطح دولت مرکزی بودند، مؤید این فرضیه است.

برای نمونه در آرایش نیروهای سیاسی در مقطع شکل‌گیری قدرت قاجار، خاندان کرد دُئبلی در کنار قاجار و در مقابل خاندان کرد زند ایستاده بود. (دُئبلی، ۱۳۵۱: ۸۷) و (غفاری، ۱۳۶۹: ۷۷) خاندان کرد اردلان با خاندان‌های کرد زند و زنگنه بر سر تصاحب قدرت می‌جنگید. صادق‌خان کرد شقاقی که از جمله مدعیان جدی دست‌یابی به قدرت و تشکیل حکومت در سطح ایران بود. بخش‌هایی از ایلات و نیروهای کرد و غیرکرد را گرد خود جمع کرده و به رقابت و رویارویی با شاه قاجار پرداخته بود و هم‌زمان در اطراف فتحعلی‌شاه قاجار نیز بخش‌هایی از ایلات و طوایف و نیروهای نظامی کرد و غیرکرد حضور داشت.

به این ترتیب پیمودن راه نه چندان همواری که از ریاست عشیرت آغاز می‌شود و تا سریر سلطنت ادامه می‌یابد، بنابر آنچه از تاریخ سده‌های اخیر ایران استنباط می‌شود، بخش مهمی از چرخه انتقال قدرت را تشکیل می‌دهد. بر این اساس و برخلاف دیدگاهی که از سرکوب صد‌هاساله بخش‌های ایلی - عشیره‌ای و

قومی کشور به وسیله حاکمیت سخن می‌گوید (مقصودی، ۱۳۸۰: ۳۸۸) یا نگرشی که رویارویی چندهزارساله را القا می‌کند (پوردشاهیان، ۱۳۸۰: ۲۳۶) می‌توان به این استنباط رسید که در عرصه منازعه بر سر دست‌یابی به قدرت در تاریخ ایران، صف‌بندی‌های سیاسی و اجتماعی به شکل رقابت‌ها و رویارویی‌های ایلی، عشیره‌ای و خاندانی و برکنار از تعارضات زبانی، قومی و مذهبی، نمود و سامان می‌یابد و در این میان، راه صعود بر اریکه قدرت بر هیچ نخبه و ایل و عشیره‌ای بسته نیست.

فرضیه‌های تحقیق

بر پایه گفتمان‌های سه‌گانه مذکور، هدف این تحقیق، ارزیابی فرضیه زیر بر پایه یافته‌های اصیل تاریخی است:

جهت‌گیری حرکت و کارکرد نخبگان ایلی - عشیره‌ای و دولت‌مردان کُرد در دو دوره صفویه و قاجار، در مسیر تحکیم مؤلفه‌های هویت ایرانی و تأمین امنیت، منافع و تعقیب اهداف ملی بوده است.

در ادامه و بر پایه محورهای مشخص هفت‌گانه، جایگاه و کارکرد دولت‌مردان و نخبگان ایلی - عشیره‌ای کرد در دو دوره صفویه و قاجار، تبیین و مقایسه خواهد شد.

محور نخست - رویکرد حاکمیت به نخبگان

اهل سنت

در تحلیل تعامل صفویه با اهل سنت، پذیرش این دیدگاه که صفویان باور به مذهب رسمی را با وفاداری به دولت معادل می‌دانستند (سیوری، ۱۳۷۲: ۲۹)، متضمن این استنتاج است که از نگاه صفویه معتقدان به مذهبی غیر از مذهب رسمی کشور و پیروان تسنن، بالقوه مخالف دولت به‌شمار می‌رفتند یا دست‌کم

این مذهب هنوز در بخش‌های قابل توجهی از کشور گسترش نیافته و در نتیجه حاکمیت هنوز به آن درجه از غنای پشتوانه نیروی انسانی شیعه‌مذهب نرسیده بود که خود را از وجود دولت‌مردان و برجستگان سنی‌مذهب بی‌نیاز بداند و به‌رغم سیاست‌های مذهبی خود، رویکرد استفاده محدود از دولت‌مردان اهل سنت را در پیش گرفته است.

دوره کوتاه‌مدت شاه‌اسماعیل دوم را می‌توان نسبت به کل دوران صفوی، یک استثنا به‌شمار آورد. اصولاً رویکرد تساهل‌محور اسماعیل دوم به اهل سنت تفاوتی معنادار با دیگر شاهان صفوی داشته و از این حیث نمونه‌ای منحصر به‌فرد تلقی می‌شود. این رویکرد به‌گونه‌ای بود که وی از جانب بزرگان دربار و سران قزلباش متهم به گرایش‌های سنی‌مآبانانه بود متهم و در نتیجه برای ادامه حکومت با دشواری‌هایی روبه‌رو شد. تفاوت عمده حضور اهل سنت در حکومت در دوره شاه‌اسماعیل دوم با پیش از آن، نه در نفس حضور بلکه در چگونگی حضور است. در دوره اسماعیل دوم دولت‌مردان سیاسی و مذهبی اهل سنت با تظاهر به شعائر و باورهای مذهبی خویش، در بالاترین رده‌های حاکمیت حضور داشتند. (استرآبادی، ۱۳۶۴: ۱۰۰)

دوره صفوی را از حیث حضور دولت‌مردان اهل سنت در سطح دولت مرکزی می‌توان با تسامح به دو مقطع تقسیم کرد. مقطع نخست تا پیش از شاه‌عباس اول را دربرمی‌گیرد. در این دوره نمونه‌هایی از حضور برخی عناصر کرد و اهل سنت در سطوحی از حاکمیت به‌چشم می‌خورد. برای نمونه شرف‌خان بدلیسی و مأموریت حکومتی او در گیلان در زمان شاه‌تیماسپ قابل اشاره است. (قمی، ۱۳۶۳، ۱/ ۴۷۷) این روند در دوران سلطنت کوتاه‌مدت شاه‌اسماعیل دوم با ارتقای تعداد بیشتری از عناصر اهل سنت به‌اوج خود می‌رسد. برای نمونه

هوادار وفادار حکومت قلمداد نمی‌شدند. با این وصف چنین برمی‌آید که عناصری از اهل سنت در سطوحی از حاکمیت در زمان شاه‌تیماسپ اول، امکان و زمینه حضور و اثرگذاری داشته‌اند. (قزوینی، ۱۹۹۹: ۸۲ تا ۸۱) اشاره به ترتیب قرار گرفتن میهمانان و مقامات دربار و این‌که اهل سنت در جایگاهی پایین‌تر نسبت به شیعیان قرار داشتند (فلسفی، ۱۳۷۱، ۴/ ۱۲۶۰) مؤید این برداشت است. اگرچه ابعاد این موضوع چندان روشن نیست که آیا حاکمیت با علم به گرایش اشخاص به تسنن، با ادامه حضور آن‌ها در مناصب حکومتی موافقت داشته یا خیر و این‌که خطوط قرمز حاکمیت برای اعطای مناصب حکومتی به اهل سنت چه بوده است؟ اما بعید نیست این استنباط واقع‌بینانه باشد که حوزه اثرگذاری مقامات اهل سنت با محدودیت‌هایی روبرو بوده و دیگر آن‌که فضای موجود اجازه تظاهر به تسنن را نمی‌داده و گاه تردید در گرایش حقیقی شخص به تشیع، زمینه‌ساز برکناری وی می‌شده است. (نوبدی‌شیرازی، ۱۳۶۹: ۵۵)

شاید بتوان حضور برخی رجال اهل سنت در سطوحی از دولت مرکزی را در زمان شاه‌اسماعیل اول و شاه‌تیماسپ بر پایه نیاز حاکمیت و هم‌چنین فراگیر شدن تشیع در سطح جامعه تحلیل کرد. روی دیگر این سخن آن است که حضور دولت‌مردان اهل سنت در سطح حکومت را، لزوماً نمی‌توان به خواست حاکمیت نسبت داد. چنان‌که قرینه‌های تاریخی موجود از یک‌سو بر تلاش دولت مرکزی بر رویارویی با تسنن تأکید دارد و از سوی دیگر نشان می‌دهد که اهل سنت حاضر در حاکمیت، برای تظاهر به شعائر مذهبی خویش با محدودیت‌هایی روبرو بوده‌اند. (نوبدی‌شیرازی، ۱۳۶۹: ۵۵)

احتمالاً در اوایل صفویه با وجود رسمیت یافتن تشیع،

میرزماخدوم شریفی، عالم سنی مذهب تا جایگاه صدارت بالا می‌رود (ترکمان، ۱۳۳۴، ۱ / ۱۴۹-۱۴۸) و شرف‌خان بدلیسی در همین دوره تا جایگاه امیرالامرایب اکراد و الوار ارتقا می‌یابد. (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۵۸۱)

در مقطع دوم که از آغاز حکومت شاه‌عباس اول تا پایان دوره صفویه را دربرمی‌گیرد، با وجود گسترش حضور نخبگان کرد در سطوحی از حاکمیت، حضور دولت‌مردان کرد سنی مذهب کم‌تر به چشم می‌آید. نمونه برخورد حذفی شاه‌عباس اول با خوشنویس مشهور، میرعماد (فلسفی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۳۸۹ - ۳۸۸) و نیز برخورد شاه‌سلطان‌حسین صفوی با فتحعلی‌خان داغستانی، صدراعظمی که متهم به تسنن و برکنار و مجازات شد (مرعشی، ۱۳۶۲: ۵۰ - ۴۸) قرینه‌هایی است که نشان می‌دهد در اواسط و حتی اواخر صفویه نیز گرایش به تسنن برای یک دولت‌مرد صفوی هم چون اتهامی نابخشودنی قلمداد می‌شود.

در دوره قاجار که تجربه صفوی و افشار و زند، به‌ویژه سیاست‌های تجدیدنظرطلبانه مذهبی نادرشاه افشار را پشت سر خود دارد، از یک‌سو پی‌گیری شعارها و شعائر شیعی و غلبه صبغه مذهبی بر درگیری‌های نظامی، از جمله در جریان جنگ هرات و فتح آن (سپهر، ۱۳۷۷: ۳ / ۱۳۴۷) و هم‌چنین جنگ عباس‌میرزا با ترکمانان در سرخس (هدایت، ۱۳۸۰: ۹ / ۷۹۸۹) مشهود است. در عین حال حساسیت نسبت به اهل سنت اگرچه وجود دارد اما به‌تندی دوره صفویه نیست و فراز و فرود کمتری نیز در سیاست‌های حاکمیت نسبت به اهل سنت به چشم می‌خورد. از این منظر، ثبات نسبی دوره قاجار را می‌توان به‌عنوان یک ویژگی قابل توجه مورد اشاره قرار داد.

از دیگر تفاوت‌های آشکار قاجار نسبت به صفویه، رویکرد اصلاحی حاکمیت به برخی روش‌های صفویه در تعامل با اهل سنت است. در این دوره، رفتارهای تند

و تقابل محور با اهل سنت چندان به چشم نمی‌آید و برخی آیین‌های منتسب به تشیع که متضمن اهانت به باورهای مذهبی تسنن است، نه تنها رسماً از جانب حاکمیت ترویج نمی‌شود بلکه در مقاطعی از جمله در زمان ناصرالدین‌شاه نیز برای محدود ساختن آن برنامه‌ریزی‌هایی صورت می‌گیرد. (اعتمادالسلطنه، بی تا: ۱۳۰)

برخلاف دوره صفوی، در دوره قاجار، یک دولت‌مرد کرد اهل سنت می‌تواند با تظاهر به شعائر مذهبی خویش، در حاکمیت نیز حضوری اثرگذار داشته باشد. نمونه عزیزخان مگری به‌خوبی نشان می‌دهد که یک دولت‌مرد کرد اهل سنت در این دوره امکان و زمینه حضور در حاکمیت را در مدتی طولانی با حفظ مذهب خویش داشته است. (وقایع‌نگار، ۱۳۸۱: ۱۲۰) هم‌چنین در مواردی نیز برخی مشایخ و بزرگان اهل سنت از جانب حاکمیت مورد تکریم قرار می‌گیرند. (ملک‌آرا، ۱۳۵۵: ۱۷)

در مجموع و بر پایه مقایسه دو دوره بر محور چگونگی تعامل با اهل سنت می‌توان به این استنباط رسید که در هر دو دوره ضمن این‌که حاکمیت، مشروعیت خود را برگرفته از مذهب تشیع و خود را موظف به ترویج آن می‌داند، در عین حال تفاوت‌هایی در چگونگی ترویج تشیع و محدودیت‌های ایجادشده برای اهل سنت در سطح جامعه و حاکمیت به چشم می‌خورد. در دوره قاجار میزان محدودیت‌ها برای اهل سنت کاهش یافته، برخی روش‌های تند اصلاح شده و حضور آشکار دولت‌مردان کرد اهل سنت در بالاترین رده‌های حکومت با موافقت ضمنی حاکمیت همراه است.

محور دوم - حضور خاندان‌های کرد در دولت مرکزی

بر پایه آنچه در منابع تاریخی بازتاب یافته حضور دولت‌مردان کرد در دولت مرکزی دوره‌های صفوی و

چندانی در منابع ندارد از اواسط این دوره نمودی برجسته‌تر یافت و در اواخر دوره با انتصاب دو تن از دولت‌مردان این ایل، شیخ‌علی‌خان و شاه‌قلی‌خان زنگنه، به مقام صدارت به اوج می‌رسد. (کمپفر، ۱۳۵۰: ۸۴ - ۸۲)

کردهای پازوکی نیز در دوره صفوی و پس از آن در عصر قاجار، حضوری کم‌نوسان و به‌دور از فراز و فرودی قابل توجه دارند. هرچند به‌نظر می‌رسد در اوایل صفویه حضور پررنگ‌تری دارند. ایل مُکری نیز از اواسط دوره تا پایان عصر صفوی به‌ویژه در سطح قوای نظامی و برخی مناصب سیاسی حضوری آشکار دارد. در اواخر صفویه حضور عناصری از این ایل کرد در سطوح بالای دولت مرکزی بیش‌تر به‌چشم می‌آید. (میرزاسمیعا، ۱۳۶۸: ۲۱)

خاندان زیک که در دوره صفوی نمایندگان برجسته‌ای هم‌چون گنجعلی‌خان و پسرش علی‌مردان‌خان در سطح حاکمیت داشتند و نیروی نظامی و جمعیت عشیره‌ای آن‌ها نیز تا حدود قندهار گسترش یافته بود، در دوره قاجار نمود چندانی در قدرت سیاسی ندارند. به‌نظر می‌رسد پس از بروز تنش بین علی‌مردان‌خان زیک و شاه‌صفی که موجب پناهنده شدن خان زیک به هندوستان شد (اصفهانی، ۱۳۸۲: ۳۰۶ - ۳۰۵)، زمینه استمرار حضور این خاندان در عرصه قدرت سیاسی ایران به‌مرور کاهش یافته است.

حضور خاندان اردلان نیز در دوره صفویه ابتدا در چارچوب حکومت محلی اردلان و سپس به‌مرور با ایفای نقش در برخی مناصب دولت مرکزی نمود می‌یابد. این روند در دوره قاجار به‌آرامی سیری فزاینده به‌خود می‌گیرد و علاوه بر تحکیم روابط دولت مرکزی با خاندان اردلان در حکومت کردستان، چهره‌هایی از این خاندان نیز در سطوحی از دولت مرکزی ایفای

قاجار از حیث پایگاه اجتماعی و خاستگاه جغرافیایی آن‌ها با تفاوت‌هایی همراه است. بر این اساس، شرف‌خان بدلیسی که از طایفه روژکی بود و نیز کردهای برخاسته از ایل دُنبلی، محمودی، پازوکی و چَمَش‌گَرِک در بخش‌هایی از دوران سلطنت شاه‌تیماسب در قدرت حضور داشته‌اند (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۳۹۴). این موارد را می‌توان در زمره قدیمی‌ترین نمونه‌های حضور دولت‌مردان کرد در دولت مرکزی دوره صفویه به‌شمار آورد. حضور عناصری از ایل روژکی در سطح حکومت استمرار چندانی نداشته و با کنار رفتن شرف‌خان از قدرت، سیری نزولی می‌یابد. در حالی‌که خاندان دُنبلی حضوری فزاینده در قدرت و حکومت داشتند، حضور ایل کرد محمودی در قدرت، در دوره شاه‌عباس اول، نمود بارزتر و ابعاد گسترده‌تری دارد و پس از آن به‌آرامی روندی نزولی می‌یابد. ایل چَمَش‌گَرِک که مانند دُنبلی و محمودی در شمال‌غرب ایران مستقر بود، با انتقال بخشی از آن به خراسان، در شمال‌شرق ایران نیز استقرار یافت و در طول قرن‌های متمادی در حوادث و تحولات این منطقه منشأ اثر بود. هم‌چنین ایلات و خاندان‌هایی مانند سیاه‌منصور، چگنی و زنگنه به‌تدریج وارد عرصه قدرت شدند. (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۴۲۳) حضور این سه خاندان در سطح دولت مرکزی در دوره صفوی چشم‌گیر و بارز است. چگنی‌ها با وجود دولت‌مردان شاخصی هم‌چون بوداق‌خان و فرزندانش و هم‌چنین نیروی نظامی قابل توجه (ترکمان، ۱۳۳۴، ۱ / ۲۹۵) مدت‌های طولانی حضور و اثرگذاری خود را در حکومت حفظ کردند. هم‌چنین ایل سیاه‌منصور با عناصر برجسته‌ای هم‌چون دولت‌یارخان سیاه‌منصور (استرآبادی، ۱۳۶۴: ۱۵۰) در اوایل و اواسط صفویه بیش‌تر به‌چشم می‌آید. حضور دولت‌مردان ایل زنگنه نیز که در اوایل صفویه بازتاب

نقش می‌کنند. این روند به‌ویژه با عنایت به نقش مؤثری که برخی عناصر این خاندان در شکل‌گیری و تحکیم قدرت سلسله قاجار و همراهی با آقامحمدخان قاجار داشتند (مستوره، ۱۳۸۴: ۱۶۵)، قابل فهم و تحلیل است.

حضور عناصری از ایل کرد شقاقی نیز در دوره صفوی به چشم می‌آید و با عنایت به جمعیت قابل ملاحظه و موقعیت جغرافیایی و محل استقرار این ایل در آذربایجان، زمینه گسترش قدرت شقاقی‌ها در عرصه قدرت سیاسی فراهم شده و در دوره شکل‌گیری قدرت قاجار و روی کار آمدن آقامحمدخان، با حضور صادق‌خان شقاقی، که خود نیز یکی از مدعیان جدی و در پی رسیدن به سلطنت در ایران بود (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۴۲۹/۹) به اوج می‌رسد و این رقابت پس از آقامحمدخان نیز تداوم یافته در زمان روی کار آمدن فتحعلی‌شاه قاجار، درگیری‌هایی را نیز پدید می‌آورد.

در دوره قاجار حضور زنگنه‌ها و مکرری‌ها هم‌چنان استمرار دارد. محمدخان زنگنه، امیرنظام و از همراهان نزدیک عباس‌میرزا در آذربایجان (جهانگیرمیرزا، ۱۳۸۴: ۴۸) که حضوری بلندمدت و تعیین‌کننده در چند دهه از سلسله قاجار دارد، برجسته‌ترین چهره کردهای زنگنه است که در این دوره در دولت مرکزی حضور دارد. حضور کردهای مکرری با عزیزخان مکرری به اوج می‌رسد. عزیزخان حدود شش دهه در مناصب بلندپایه‌ای هم‌چون فرماندهی نیروهای مسلح کشور، وزارت جنگ، پیشکاری ولی‌عهد و حکومت آذربایجان و مانند آن، حضور داشته است.

حضور ایل کرد مافی در دوره صفوی نمود چندانی ندارد. چنین برمی‌آید که زمینه حضور ایل مافی در صحنه قدرت و سیاست، عمدتاً در دوره استقرار حکومت زندیه و به‌علت همراهی با ایل زند فراهم می‌شود. در دوره قاجار عناصری از ایل مافی به‌گونه‌ای

چشم‌گیر در حاکمیت حضور یافته و تا بالاترین مراتب از جمله وزارت و صدارت نیز ارتقا می‌یابند. این روند با حکومت حسین‌قلی‌خان مافی در خوزستان و پایه‌گذاری بندر ناصری و انتصاب او به‌عنوان وزیر تجارت و صدارت و پس از وی حضور رضاقلی‌خان مافی در مقام صدارت در دوره زمانی حساس و سرنوشت‌ساز جنگ جهانی اول و تشکیل دولت ملی به اوج می‌رسد. (صفایی، ۱۳۵۵: ۱۱۷)

ایل زند نیز که در دوره صفویه حضوری برجسته ندارد، با شکل‌گیری سلسله زندیه قدرتی دوچندان می‌یابد اما با عنایت به روابط خصمانه قاجار و زند، پس از استقرار حکومت قاجار، حضور دولت‌مردان زند در حکومت استمرار نمی‌یابد. هم‌چنین ایل سیاه‌منصور نیز در دوره قاجار حضور قابل توجهی در عرصه قدرت نداشته و چگنی‌ها نیز برخلاف دوره صفوی، اغلب در حد واحدهای نظامی ایفای نقش کرده و چهره برجسته‌ای از این ایل در دوره قاجار در دولت مرکزی حضور ندارد. خاندان گروسی نیز اگرچه در دوره صفوی حضور بارزی در قدرت سیاسی ندارد اما سیر حضور آن فزاینده و رو به گسترش است به‌گونه‌ای که در دوره قاجار نمودی مضاعف می‌یابد و با حسن‌علی‌خان امیرنظام گروسی به بالاترین سطح می‌رسد.

حضور ایلات و خاندان‌های کرد در حکومت و همراهی آن‌ها با دولت مرکزی در تعاملی چهاروجهی، نخست با حضور دولت‌مردانی از این خاندان‌ها در سطح دولت مرکزی، دوم با ایفای نقش برخی نخبگان ایلی در عرصه قدرت سیاسی، سوم از طریق آماده‌سازی و سازمان‌دهی واحدهای پیاده و سواره نظامی با هدف تعقیب اهداف و سیاست‌های دولت مرکزی و چهارم در چارچوب همراهی حاکمان محلی این خاندان‌ها با حاکمیت، نمودی عینی می‌یابد.

را مطرح ساخت. این فرضیه معطوف به این واقعیت تاریخی است که دولت‌مردان کرد، اعم از شیعه و سنی، از نخستین سال‌های شکل‌گیری دولت صفوی در مراتب و مناصب گوناگون حکومتی حضور داشته‌اند. استمرار، اثرگذاری، افزایش و گسترش تدریجی از جمله ویژگی‌های بارز روند حضور دولت‌مردان کرد در دولت مرکزی است.

این حضور در اوایل شکل‌گیری صفویه اغلب حالتی جمعی داشته و بر پایه ایفای نقش بخش‌هایی از یک ایل یا طایفه کرد در حکومت بوده است. این فرضیه با عنایت به قرینه‌های موجود تاریخی از جمله اسکان ایل کرد دُئبلی در خوی و واگذاری مأموریت دفاع از مرز در برابر تحركات عثمانی (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۴۰۱ - ۴۰۰) هم‌چنین همراهی بخش‌هایی از ایل محمودی، سپاه‌منصور، چگنی، چَمَش‌گَزِک و پازوکی و مانند آن با دولت مرکزی تقویت می‌شود. روند همراهی ایلات و طوایف کرد با دولت صفوی به تدریج از حالت ایلی به صورت حضور بخش‌های محدودتری از یک ایل تغییر شکل می‌دهد. گنجعلی‌خان زیک، علی‌بیگ زنگنه و بوداق‌خان چگنی که به ترتیب برخاسته از ایلات کرد زیک، زنگنه و چگنی بودند توانستند بر پایه توانایی‌های شخصی در بخش‌های قابل توجهی از حاکمیت حضور یافته و سیر حضور و ایفای نقش خود را به وسیله برخی فرزندان و بستگان خود استمرار بخشند.

مناصبی که دولت‌مردان کرد در حکومت مرکزی احراز کرده‌اند گاه مانند جایگاه علی‌بیگ زنگنه، میرآخورباشی (اصفهانی، ۱۳۸۲: ۲۳۹) و میره بیگ مُکری ایشیک آقاسی (اصفهانی، ۱۳۸۲: ۶۲۶) مستقیماً در چارچوب دربار و «امرای دولت‌خانه» (میرزاسمیعا، ۱۳۶۸: ۵) تعریف می‌شود و گاه مانند حکومت کرمان و قندهار که به گنجعلی‌خان زیک و پس از او به پسرش

مقایسه دو دوره از حیث حضور خاندان‌ها و ایلات و دولت‌مردان کرد نشان می‌دهد که در دوره شاه‌عباس اول در عصر صفوی و دوره ناصرالدین‌شاه در عصر قاجار، حضور پرتعداد و متنوع خاندان‌های کرد در عرصه قدرت سیاسی به نسبت برجستگی و نمود ویژه‌ای دارد.

دوره شاه‌صفی از این نظر که همراهی دولت‌مردان کرد با حاکمیت از جهاتی با محدودیت‌ها و موانعی روبه‌رو شده و در مواردی نیز عملکرد شخص شاه‌صفی، گریز و جدایی این دولت‌مردان را از حاکمیت تشدید می‌کرد، از دیگر شاهان صفوی متمایز است. پناهنده شدن علی‌مردان‌خان زیک به هندوستان و خان‌احمدخان اردلان به عثمانی (اصفهانی، ۱۳۸۲: ۳۵۴) قرینه‌های آشکاری است که این فرضیه را تأیید می‌کند. در هر دو دوره حضور دولت‌مردان و خاندان‌های کرد در دولت مرکزی سیری فزاینده داشته و با نزدیک شدن به اواسط و اواخر هر دوره این حضور پررنگ‌تر به چشم می‌آید. یکی از تفاوت‌های بارز دو دوره، نقش مؤثر ایلات کرد در شکل‌گیری و استقرار سلسله قاجار است. این تفاوت از آن‌جا ناشی می‌شود که در نتیجه حضور صدها ساله خاندان‌های کرد در عرصه قدرت سیاسی، پس از سرنگونی صفویه، برخی ایلات و دولت‌مردان کُرد از یک سو خود در پی دست‌یابی به سلطنت بودند و از سوی دیگر، به گونه‌ای مؤثر، ایل قاجار، محمدحسن‌خان و شخص آقامحمدخان قاجار را در مسیر دست‌یابی به قدرت همراهی کردند. (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۱۳۲/۹)

محور سوم - جایگاه دولت‌مردان کُرد در دولت مرکزی

درباره جایگاه دولت‌مردان کرد در حاکمیت، دوره‌های صفوی و قاجار، می‌توان فرضیه حضور مستمر و مؤثر

هم‌چنین ارتقا به جایگاه امیرالامرای اکراد در زمان اسماعیل دوم، از جمله قرینه‌هایی است که می‌تواند مورد استناد قرار گیرد.

گونه‌ای دیگر از حضور دولت‌مردان کرد را می‌توان در چارچوب حکومت‌های محلی و برخی خاندان‌های کرد که حکومتی موروثی در منطقه خویش داشته‌اند، برشمرد. در این باره حکومت محلی اردلان نمونه‌ای گویا به‌شمار می‌رود. خاندان اردلان که بر بخش‌هایی از مناطق کردنشین غرب کشور و در مجاورت مرز عثمانی حکومت می‌کرد، علاوه بر اداره و مدیریت قلمرو خویش، کارکردهایی از جمله رویارویی با بحران‌های داخلی، تعقیب اهداف دولت مرکزی در آن سوی مرزها و نیز مقابله با تحرکات خارجی را داشته است. خاندان کرد دُنبلی نیز که در خوی و تبریز مستقر بود، از جهاتی کارکردی مشابه خاندان اردلان دارد.

قرائن تاریخی نشان می‌دهد که جایگاه دولت‌مردان کرد در بین مقامات دربار صفوی از حیث ارتقا و اهمیت جایگاه، روند صعودی و فزاینده داشته به‌گونه‌ای که از سطوح ابتدایی و میانی در اوایل صفویه آغاز شده در دوره شاه‌عباس اول با جهشی آشکار از حیث کمیت و کیفیت، گسترش و سرعتی قابل توجه می‌یابد و در نهایت در دوره شاه‌سلیمان صفوی با انتصاب شیخ‌علی‌خان زنگنه به‌مقام صدارت، به اوج می‌رسد.

آنچه از نمونه‌های تاریخی موجود برداشت می‌شود این است که دولت‌مردان کرد، مانند دیگر دولت‌مردان، در دسته‌بندی‌ها و جناح‌بندی‌های داخلی حاکمیت، حضور داشته و صف‌بندی‌ها و آرایش قوای آن‌ها با دیگر دولت‌مردان و جریان‌ها نه برپایه تعلقات و ویژگی‌های قومی و مذهبی بلکه بر اساس دسته‌بندی‌های عمدتاً سیاسی و گاه منطقه‌ای، از جمله عراقی و خراسانی (ترکمان، ۱۳۳۴، ۱ / ۳۵۰) شکل می‌گرفته است.

علی‌مردان‌خان واگذار شد (ترکمان، ۱۳۳۴، ۲ / ۱۰۴۱) و یا حکومت قوچان و مشهد که بوداق‌خان چگنی به آن مأمور شد و هم‌چنین حکومت زنجان و مناطق پیرامون که به دولت‌یار سیاه‌منصور محمول شد (استرآبادی، ۱۳۶۴: ۱۵۰) و حکومت مرو که به‌عهده عاشورخان چگنی قرار گرفت (اصفهانی، ۱۳۸۲: ۲۶ - ۲۵) در خارج از دایره مناصب دربار و در ضمن «امرای سرحد» (میرزاسمیعا، ۱۳۶۸: ۴) لحاظ می‌شود و در هر دو حالت، مأموریت‌ها و وظایف ملی و حاکمیتی برای دولت‌مردان مذکور تعریف و در نظر گرفته شده است.

یکی از فرضیه‌های موجود بر پررنگ نشان دادن صبغه نظامی نیروها و دولت‌مردان کرد تأکید دارد. این فرضیه را از این حیث که گویای بخشی از واقعیت است نمی‌توان انکار کرد اما از این جهت که دربردارنده بخش‌های دیگری از واقعیت نیست، می‌توان مورد نقد و ارزیابی قرار داد. قرینه‌های تاریخی نشان می‌دهد که دولت‌مردان کرد حاضر در دولت مرکزی صفویه در بخش‌های گوناگونی از عرصه‌های حکومت و حاکمیت حضور داشته، ایفای نقش کرده‌اند. تنوع این مناصب به‌گونه‌ای است که از بخش‌های اقتصادی و مالی تا ابعاد نظامی و عملیاتی و تا سطوح اداری و سیاسی و عرصه روابط خارجی را دربرمی‌گیرد. این فرضیه که می‌توان از آن با عنوان فرضیه تنوع مناصب یاد کرد، در ادامه و برپایه نمونه‌های عینی تاریخی ارزیابی می‌شود.

حتی اشاره به نمونه‌های قدیمی‌تر حضور دولت‌مردان کرد در حکومت صفوی نیز می‌تواند مؤید فرضیه تنوع مناصب باشد. حضور عناصری از خاندان دُنبلی در مقام مأموران جمع‌آوری مالیات در اصفهان و نیز جمعی از کردهای دُنبلی در مجموعه قورچیان (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۴۰۵ و ۴۰۳) و مشارکت شرف‌خان بدلیسی در عملیات نظامی در گیلان و سپس حکومت چندساله در گیلان در زمان شاه‌تهماسب اول (ترکمان، ۱۳۳۴، ۱ / ۱۴۱) و

حسن‌علی خان گروسی امیرنظام در مناصب گوناگون از جمله حکومت کرمانشاهان و کردستان، وزارت فواید عامه، پیشکاری ولی عهد در حکومت آذربایجان و سفارت ایران در عثمانی و انگلیس و فرانسه (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱/۳۳۳، ۳۳۲، ۵۳، ۴۴) ایفای نقش کرده است.

حسین‌قلی خان مافی نظام‌السلطنه دیگر دولت‌مرد کردی است که در دوره قاجار در مناصب گوناگونی از جمله مأموریت جمع‌آوری غلات کشور، پیشکاری و وزارت اصفهان، حکومت یزد (مافی، ۱۳۶۲: ۱/۱۴) حکومت خوزستان و بختیاری (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱/۵۴) «حاکم بنادر جنوب» و حاکم فارس (مافی، ۱۳۶۲: ۲/۱۳۶، ۱۳۶، ۱۰۴) وزارت مالیه (مستوفی، ۱۳۷۱: ۳۰) وزارت تجارت و عدالت (سپهر، ۱۳۶۸: ۱۴۳) و صدارت (نویسی، ۱۳۵۵: ۳۹-۳۵) حضور یافت و ایفای نقش کرد. یکی از مشترکات دو دوره از حیث جایگاه حکومتی دولت‌مردان کرد، احراز منصب اتابکی و للگی شاهزادگان صفوی و قاجار است. بوداق‌خان چگنی للگی فرزند شاه‌عباس اول را عهده‌دار شد (قمی، ۱۳۶۳، ۲/۸۸۷ - ۸۸۵) نجف‌قلی خان دُئبلی لله آقامحمدخان قاجار بود (دُئبلی، ۱۳۵۱: ۸۶) و عزیزخان مکرری و امیرنظام گروسی نیز مقام اتابکی مظفرالدین‌میرزا را به عهده داشتند. (نادر میرزا، ۱۳۶۰: ۲۸۱)

در مجموع چنین به نظر می‌رسد که اولاً صرف‌نظر از گرایش مذهبی دولت‌مردان کرد (شیعه یا سنی) محدودیت خاصی از حیث ارتقا در مراتب حکومتی برای آنان وجود نداشته ثانیاً تنوع و گوناگونی معنی‌داری در مناصب مذکور به چشم می‌آید و نشان می‌دهد که حضور و ایفای نقش این دولت‌مردان منحصر به عرصه و صحنه خاصی از عرصه‌های حکومتی و حاکمیتی نبوده و این عده در سطوح گوناگون نظامی، سیاسی، امنیتی، اقتصادی

در دوره قاجار نیز حضور دولت‌مردان کرد در جایگاه و مناصب حکومتی روندی فزاینده دارد. محمدخان زنگنه امیرنظام، از نزدیک‌ترین یاران مورد اعتماد عباس‌میرزا در تبریز و حاکم رسمی و واقعی آذربایجان و رئیس هیئت نمایندگی ایران اعزامی به‌دربار تزار روس پس از بحران قتل گریبایدوف، پس از قتل قائم‌مقام از جمله نامزدهای احراز مقام صدارت بود.

عزیزخان مکرری شش دهه در عرصه سیاست و حکومت حضور داشت و آن‌گونه که خود به‌صراحت گفته است «از سربازی به سرداری» رسید. (امین‌الدوله، ۱۳۵۷: ۵/۸۹) سال‌ها «سرداری کل عساکر» را عهده‌دار بود (سپهر، ۱۳۷۷: ۳/۱۸۶۶) و چندگاهی نیز وزارت جنگ (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۳/۱۸۸۶) را به عهده داشت. در زمان ولایت‌عهدی مظفرالدین‌میرزا در تبریز، مدتی نیز پیشکار ولی عهد و عملاً حاکم آذربایجان بود. (نادر میرزا، ۱۳۶۰: ۱۸۱)

چراغعلی‌خان زنگنه دیگر دولت‌مرد کردی است که از همراهان امیرکبیر بود و در مناصب هم‌چون حکومت اصفهان (خورموجی، ۱۳۶۳: ۵۵)، نمایندگی تام‌الاختیار امیرکبیر در خراسان برای حل و فصل بحران سالار (سپهر، ۱۳۷۷، ۳/۱۰۴۴ - ۱۰۴۲)، «قوللر آقاسی باشی غلامان» (خورموجی، ۱۳۶۳: ۸۵)، «حکومت خمسه» (وقایع اتفاقیه، ش ۲۷۵ ت ۳ رمضان ۱۲۷۲) و ریاست احتساب پایتخت (روزنامه دولت علیه ایران، ش ۵۷۰ ت ۱۵ ذی‌حجه ۱۲۸۱) و «وزارت طهران و پیشکاری حکومت» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱/۵۳) حضور یافت.

سام‌خان زعفران‌لو ایلخانی کردهای زعفران‌لو به‌عنوان یکی از «رؤسای خیلی معتبر خراسان» (مارکام، ۱۳۶۷: ۱۴۷) که در کنار ایلخانی قاجار و قشقایی، سه ایلخانی بزرگ و تأثیرگذار بر عرصه قدرت سیاسی را تشکیل می‌دادند (شهبازی، ۱۳۶۹: ۷۲)

و اجتماعی حضور داشته‌اند.

دیگر ویژگی مشترک دو دوره این است که ارتقای دولت‌مردان کرد تا بالاترین در دولت مرکزی، صدارت، در سال‌های پایانی هر دو دوره صفوی و قاجار صورت می‌گیرد. شیخ‌علی‌خان زنگنه در دوره شاه‌سلیمان صفوی به صدارت رسید و حسین‌قلی‌خان نظام‌السلطنه مافی نیز در عصر محمدعلی‌شاه صدراعظم شد. (نوایی، ۱۳۵۵: ۳۹)

از نظر پراکندگی و حوزه جغرافیایی، تفاوت معنی‌داری مشاهده نمی‌شود و نخبگان کرد در هر دو دوره در مناطق گوناگونی از کشور از جنوب تا شمال و از شرق تا غرب در مقام ایفای نقش حکومتی خویش حضور داشته‌اند.

محور چهارم_ دفاع از تمامیت ارضی

تأمین امنیت مرزهای کشور به‌ویژه در شرق، شمال‌شرق و غرب در دوره صفوی از جمله مهم‌ترین اولویت‌های امنیتی و سیاسی دولت مرکزی بوده است. تهدیدات عثمانی و ازبک، به‌ویژه این که با تعصبات تند مذهبی نیز درمی‌آمیخت، در بخش عمده‌ای از دوران صفوی مرزهای غربی و شرقی کشور را با مخاطره جدی روبه‌رو می‌ساخت.

تهدیدات در مرزهای شرقی از حیث زمینه‌ها و ابعاد، با آن چه در مرزهای غربی به چشم می‌آمد، متفاوت بود. نگاهی به پیشینه تاریخی نشان می‌دهد که پس از ورود ترکان غزنوی و سلجوقی و تسلط آن‌ها بر بخش‌های مختلف سرزمین ایران و سرنگونی برخی امیرنشین‌های اصالتاً ایرانی در شرق و شمال‌شرق ایران که عملاً نقش مدافعان و کمربند امنیتی مرزهای شرقی را ایفا می‌کردند، این منطقه با خطرات جدی مواجه شده و در برابر هجوم مهاجمان، توان و امکان دفاعی چندانی

نداشت. این نقطه آسیب‌پذیر در زمان حمله مغول بیش از پیش آشکار و تشدید شد. بعدها و با استقرار ازبک‌ها در نزدیکی مرزهای شرق و شمال‌شرق ایران و به‌ویژه با روی کار آمدن صفویه و تشدید منازعات سیاسی و مذهبی، این روند ابعاد گسترده‌تری به خود گرفت. وقوع دست‌کم سه جنگ مهم با ازبک‌ها در مرزهای شرقی، به‌روشنی مؤید این مدعا است. ضعف قوای دفاعی ایران در مرزهای شرقی از یک‌سو و از سوی دیگر سیر فزاینده گسترش قدرت ازبک‌ها، حاکمیت را به این استنباط واقع‌بینانه رساند که با هدف تقویت نیروی دفاعی در مرزهای شرقی اقداماتی را در دستور کار قرار دهد. یکی از این اقدامات، انتقال بخشی از ایلات کرد ساکن در مرزهای غرب و شمال‌غرب کشور به مناطق شرقی بود. این برنامه در زمان شاه‌عباس اول به‌اجرا درآمد و طی آن هزاران خانوار از ایلات کرد غرب کشور از جمله زعفران‌لو، شادلو، کیوان‌لو به مناطقی از خراسان منتقل شدند.

استقرار ایلات کرد در مرزهای شرقی از یک‌سو با استمرار همراه بود به‌گونه‌ای که قرن‌ها بعد برخی منابع دوره قاجار در وصف و شرح کرده‌های خراسان از آن با تعبیر «دولت سیصد ساله اکراد» یاد کرده‌اند. (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۳۹۰) از دیگر سو این استقرار با اثرگذاری نیز همراه بود. موارد فراوانی از اقدامات کرده‌های ساکن خراسان در رویارویی با تهدیدات مرزی به‌ویژه مقابله با یورش‌های خطرناک ازبک‌ها در منابع دوره صفوی بازتاب یافته است. در اواخر صفویه از «اکراد» به‌عنوان یکی از ستون‌های اصلی و دوگانه دفاع از مرزهای شرقی یاد شده است. (مرعشی، ۱۳۶۲: ۲۸) به‌نظر می‌رسد دیدگاهی که اعزام دولت‌مردان و ایلات کرد را برای دفاع از مرزهای شرقی کشور برپایه نگرانی حاکمیت از حضور آن‌ها در مناطق مرزی غربی تحلیل می‌کند (کرزن، ۱۳۸۰، ۱/ ۱۵۰) همخوانی چندانی با

علی‌مردان‌خان، در نگاهبانی و حتی گسترش مرزهای شرقی کشور به‌ویژه در قندهار، از دیگر نمونه‌هایی است که در چارچوب این مبحث می‌توان به آن اشاره کرد.

حاکم محلی به‌ویژه در مناطق مرزی در عرصه دفاع از مرزها وظیفه و کارکردی چندوجهی دارد. از یک‌سو باید با مدیریتی مناسب، تصویری مقتدر به ناظر بیگانه که اوضاع را از نزدیک و به‌دقت زیر نظر دارد و مترصد فرصت برای تهاجم است، ارائه کند. از دیگر سو جمع‌آوری نیرو و بسیج امکانات و ظرفیت‌های محلی برای دفاع در برابر هجوم خارجی یا حمله به مناطقی از قلمرو بیگانه را عهده‌دار است و علاوه بر این کار جمع‌آوری اطلاعات و ارسال آن به ارکان دولت مرکزی را با هدف اطلاع از تحرکات مرزی انجام می‌دهد. نمونه‌های جمشیدسلطان دُئبلی حاکم مرند (ترکمان، ۱۳۳۴: ۲ / ۶۷۸) و سلمان‌سلطان دُئبلی حاکم خوی (ترکمان، ۱۳۳۴: ۲ / ۷۸۳)، مؤید این فرضیه است. مقابله با هجوم خارجی گاه به‌صورت مستقل و زمانی نیز به‌همراه بخش‌های دیگری از قوای نظامی مأموریت یافته از جانب دولت مرکزی صورت می‌گرفته است. (ترکمان، ۱۳۳۴: ۲ / ۹۰۱)

از دیگر کارکردهای حاکمان محلی در مناطق مرزی و در مقام نمایندگان حاکمیت، تلاش برای تحکیم پایه‌های اقتدار حاکمیت دولت مرکزی از طریق پشتیبانی از نیروهای هوادار حکومت در منطقه است. عملکرد سلمان‌خان دُئبلی حاکم چورس و سلماس در حمایت از غازی‌بیگ، یک امیر محلی کرد هوادار دولت، در برابر برخی طوایف مخالف وی، در این چارچوب قابل تحلیل است. (ترکمان، ۱۳۳۴: ۲ / ۱۰۳۱) در دوره صفوی به‌ویژه در زمان سلطنت شاه‌عباس اول و شاه‌صفی، دست‌کم به دو مورد از نمونه‌هایی می‌توان

واقعیت‌های تاریخی ندارد. چرا که اعزام دولت‌مردان و ایلات کرد به شرق کشور اولاً منحصر و محدود به یک یا دو مورد نبوده و مکرر اتفاق افتاده و در ثانی مخصوص ایل یا خاندان مشخصی از جامعه کرد نبوده و بخش‌های گوناگون و ایلات مختلف کرد از جمله زنگنه، زیک، چگنی، چَمِشگَزِک، محمودی و مانند آن را شامل می‌شده است. برای نمونه شیخ‌علی‌خان زنگنه زمانی که «در سرحد بغداد ... به امر جان‌فشانی اقدام داشت» با حکم صریح حاکمیت به‌سرداری لشکر منصوب و «به‌اتفاق جمع کثیری از ایل زنگنه» با هدف مقابله با تجاوزات از یک راهی خراسان شد. (شاملو، ۱۳۷۱: ۱۶ / ۲ - ۱۵)

شاید بتوان به این فرضیه قائل بود که بین قدرت و اقتدار حاکمان مناطق مختلف کشور و مأموریت‌ها و وظایف کشوری و حاکمیتی که به آن‌ها واگذار می‌شد، نسبت و رابطه مستقیم وجود داشته است. هرچه قدرت و اقتدار حاکم محلی افزایش می‌یافت، وظایف و مأموریت‌های کشوری، ملی و حاکمیتی فراوان‌تر و حساس‌تری نیز به‌وی واگذار می‌شد. نقش و کارکرد نمونه‌هایی هم‌چون خان‌احمدخان اردلان در حکومت کردستان و مأموریت‌های نظامی برون‌مرزی وی در مناطقی از قلمرو عثمانی (اصفهان، ۱۳۶۸: ۱۶۲) در قالب این فرضیه قابل تبیین است.

از قدیمی‌ترین موارد و اقداماتی که از جانب دولت مرکزی و با حضور برخی ایلات و دولت‌مردان کرد در دفاع از تمامیت ارضی و مرزهای کشور انجام و پی‌گیری شد، استقرار ایل کرد دُئبلی در منطقه خوی و واگذاری مأموریت دفاع از مرزهای منطقه به نیروهای این ایل است. (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۴۰۱ - ۴۰۰) هم‌چنین کارکرد و ایفای نقش خاندان کرد زیک و دو تن از عناصر برجسته این خاندان، گنجعلی‌خان و پسرش

اشاره کرد که در چارچوب فرضیه دفاع از تمامیت ارضی قابل تحلیل نیست. در نخستین مورد، امیرخان برادوست، یکی از حاکمان کرد محلی در اطراف اورمیه، حداقل در یک مورد از فرمان دولت مرکزی برای حمله به مناطقی از عثمانی خودداری و سرپیچی کرد. پیامد این سرپیچی، تأکید دوباره دولت مرکزی و در نهایت تحصن امیرخان در یکی از قلعه‌های محلی به نام دمدِم و محاصره قلعه مذکور به وسیله قوای حکومت و در نهایت پس از مدت‌ها کشمکش و درگیری، کشته شدن خان برادوست بود.

در دومین نمونه، علی مردان‌خان پسر گنجعلی‌خان که مانند پدر، حکومت قندهار را در اختیار داشت، به‌عللی از جمله مباحث مالی و یا ترس از موج کشتار و خونریزی به‌راه افتاده توسط شاه‌صفی، به هندوستان پناهنده شد و قندهار را به هند وا گذاشت. در بررسی زمینه‌ها و علل وقوع این دو رویداد، شاید نتوان رگه‌های پرننگی از انگیزه‌های قومی و مذهبی یافت. نکته قابل تأمل آن‌که در مقابله با امیرخان برادوست مؤثرترین نقش را نیروهای نظامی و فرماندهان کرد به‌ویژه صفرعلی بیگ چگنی در مقام عنصر برجسته نظامی و گنجعلی‌خان زیک و خسروسلطان پازوکی در مجموعه قوای دولت مرکزی به‌عهده داشتند. (استرآبادی، ۱۳۶۴: ۱۹۷ - ۱۹۵)

از جمله مواردی که کارکرد دولت‌مردان کرد دوره قاجار در دفاع از تمامیت ارضی کشور را به‌روشنی به‌تصویر می‌کشد، مسائلی است که در مرزهای شمال شرق و شرق کشور به‌ویژه در موضوع هرات از یک‌سو و تحرکات ترکمن‌ها از سوی دیگر مطرح بوده است.

جایگاه هرات در مسائل منطقه‌ای به‌ویژه با عنایت به نگاه ویژه انگلیس به هندوستان و موقعیت کلیدی این شهر در جغرافیای سیاسی منطقه و در مسیر دستیابی به هند، بر اهمیت و حساسیت آن بیش از پیش

می‌افزود. پیوندهای فرهنگی و مذهبی از دیرباز این شهر را با ایران مرتبط می‌ساخت و البته سوءظن انگلیس را نسبت به ایران و رقیب قدرتمند خویش، روسیه، برمی‌انگیخت و تشدید می‌کرد. (اتحادیه، ۱۳۸۰: ۲۱ - ۲۰) درک واقع‌بینانه این ویژگی‌ها، جایگاه هرات را در نگاه برخی دولت‌مردان ایرانی برجسته می‌ساخت. این روند از زمان حضور عباس میرزا در شرق و توجه به هرات و استمرار آن در دوره محمدشاه و اوج آن در زمان صدارت امیرکبیر و حکومت حسام‌السلطنه بر خراسان به‌روشنی به‌چشم می‌آید.

از متون تاریخی چنین برمی‌آید که سام‌خان گُرد زعفران‌لو مشهور به ایلخانی را می‌توان در موضوع هرات یکی از عوامل مؤثر و از ارکان اصلی تصمیم‌گیری و اقدامات دولت مرکزی به‌شمار آورد. به‌نظر می‌رسد در مقابله با تهدیداتی که متوجه هرات و منافع دولت مرکزی در این منطقه بود، سام‌خان نقشی اساسی به‌عهده دارد. این روند دست‌کم تا زمانی که حسام‌السلطنه در خراسان قدرت و نفوذ دارد، قابل مشاهده است. پشتیبانی از ظهیرالدوله حاکم هرات در برابر توسعه‌طلبی حاکم قندهار (خورموجی، ۱۳۶۳: ۹۹ - ۹۸) و حمایت از محمدیوسف، حاکم هرات، در مقابل تهدیدات امیردوست‌محمدخان والی کابل (خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۷۷ - ۱۷۶) از جمله مواردی است که سام‌خان به‌نماینده‌گی از دولت مرکزی ایران، حضور یافته و ایفای نقش کرده است.

در موضوع هرات نقش دولتمردانی هم‌چون سام‌خان ایلخانی زعفران‌لو و هم‌چنین حسن‌علی‌خان سرتیپ گروسی وجوه چندگانه‌ای دارد. این نقش در ابعاد گوناگونی از جمله حضور در عملیات نظامی پیش از فتح هرات، مدیریت شهر پس از تصرف و تلاش برای جلب اعتماد عمومی و تثبیت حاکمیت دولت مرکزی

بر این شهر قابل مشاهده است. (سپهر، ۱۳۷۷: ۳ / ۱۳۲۴، ۱۳۳۱)

پس از فتح هرات نیز حسن‌علی‌خان گروسی و سام‌خان نیز هر یک در عرصه‌هایی از مدیریت امور و تثبیت اوضاع شهر از جمله تأمین ارزاق و اصلاح مفاسد و جلوگیری از بروز قتل و غارت و جلب رضایت عمومی و حفظ و تأمین «نظم آن بلده» نقش و کارکردی موفق داشته‌اند. (سپهر، ۱۳۷۷: ۳ / ۱۳۴۶، ۱۳۳۷-۱۳۳۶)

در نامه‌های حسام‌السلطنه به مقامات حکومت در موضوع هرات، جایگاه و نقش مؤثر سام‌خان ایلخانی و حسن‌علی‌خان سرتیپ بارها مورد تصریح و تأکید قرار گرفته است. تعبیری مانند «اگر او (سام‌خان) نباشد هیچ‌یک از این مردم به طریق دلخواه به کار خدمت ما نخواهند آمد» (امین‌الدوله، ۱۳۵۴: ۴ / ۲۰۱ - ۲۰۰) و یا این تعبیر که «به‌خدا قسم زحمتی که او (سام‌خان) کشید در این اردو در قوه‌ی احدی نبود و خدمتی هم که او کرد هیچ‌کس نکرد حسن‌علی‌خان سرتیپ گروسی خوب خدمت کرد.» (صفایی، بی‌تا: ۵۴-۵۳) و این تعبیر که «ایلخانی جان و مال و عیال را در این راه گذاشت» (صفایی، بی‌تا: ۵۱) در مسیر تقویت این فرضیه قابل استناد است.

حسام‌السلطنه در برابر فشار برخی جریان‌های قدرت در سطوحی از حاکمیت دولت مرکزی که خواستار کنار گذاشتن سام‌خان از مسائل هرات بودند، با دلایل محکم مقاومت می‌کند و کنار رفتن سام‌خان را از قضیه‌ی هرات موجب اختلال و شکست در این امر می‌داند. وی موفق شد با همراهی امثال سام‌خان زعفران‌لو و حسن‌علی‌خان گروسی حاکمیت دولت مرکزی ایران را بر هرات تثبیت و سکه و خطبه را در این شهر به نام شاه ایران کند. هرچند پس از برکناری حسام‌السلطنه و

انزوای سام‌خان زعفران‌لو، برخی جریان‌های قدرت در سطح دولت مرکزی به سرکردگی میرزاآقاخان نوری با جهت‌گیری در مسیر مخالف و در راستای تأمین منافع انگلیس، عملاً هرات را از حوزه‌ی حاکمیت دولت مرکزی خارج کردند. (صفایی، بی‌تا: ۶۱)

این فرضیه که مجموعه اقدامات حسام‌السلطنه و همراهان اصلی وی از جمله سام‌خان زعفران‌لو و حسن‌علی‌خان گروسی در مرزهای شرقی و تلاش برای تثبیت حاکمیت و تسلط دولت مرکزی ایران بر هرات، خوشایند انگلیس و عوامل داخلی آن نبوده با قرائن موجود تقویت می‌شود و تحرکات برخی دولتمردان وابسته به انگلیس در سطح دولت مرکزی از جمله میرزاآقاخان نوری در مسیر تضعیف جایگاه و سپس برکناری حسام‌السلطنه و سام‌خان در همین راستا قابل تفسیر است.

گذشته از موضوع هرات، سام‌خان زعفران‌لو و یارمحمدخان سهام‌الدوله شادلو در مقابله با تهدیدات ترکمن‌ها نیز در طول سالیان متمادی نقشی بارز و برجسته به‌عهده داشته‌اند. عزیمت به مرو برای مقابله با ترکمنان در ۱۲۷۰ ق/ ۱۸۵۴ م و درگیری با ترکمن‌های سرخس در چند مورد از جمله در سال ۱۲۶۷ ق/ ۱۸۵۱ م و ۱۲۷۱ ق/ ۱۸۵۵ م (خورموجی، ۱۳۶۳: ۹۳ - ۹۱) از جمله مواردی است که سام‌خان ایلخانی در مقام یکی از فرماندهان اصلی قوای نظامی ایران حضور داشته است.

نقش مؤثر سهام‌الدوله شادلو در نگاهبانی از مرزهای شمال‌شرقی و مقابله با تحرکات و تهدیدات فراوان ترکمن‌ها از لابلای متون تاریخی و به‌ویژه سفرنامه‌های که وی از خود برجای گذاشته به‌روشنی به‌چشم می‌آید. سهام‌الدوله با حساسیت خاصی مسائل مرزی را پی‌گیری کرده و منطقه‌ی بجنورد تا استرآباد را که از نظر

محور پنجم - مدیریت بحران

تعبیر مشارکت در مدیریت و مهار بحران‌های داخلی اگرچه در چارچوب ادبیات نوین جامعه‌شناسی و علوم سیاسی قابل طرح است، اما با عنایت به مفهوم آن، به سهولت بر بخش قابل توجهی از عملکرد دولت‌مردان کرد در هر دو دوره صفوی و قاجار قابل اطلاق است. از دیگر سو دولتمردان کرد در هر دو دوره در عرصه مدیریت بحران‌های داخلی که نتیجه مستقیم آن، تأمین امنیت و منافع ملی است، حضور و مشارکتی مؤثر داشته‌اند.

یکی از بارزترین ویژگی‌های بحران‌های دوره صفوی به‌ویژه در دهه‌های آغازین این دوره آن است که اغلب، خاستگاهی درون حاکمیتی دارند. به دیگر سخن، عناصر بحران‌ساز از دل دربار صفوی یا تبار سلطنتی برخاسته و مجموعه حاکمیت و کشور را با تهدیدی جدی مواجه ساخته‌اند. در این نمونه‌ها عناصر بحران‌ساز اغلب از پشتیبانی یک قدرت خارجی برخوردارند. نمونه‌های القاس میرزا و اولامه تکلو در این باره نمونه‌هایی آشکار به‌شمار می‌روند. این دسته از بحران‌ها را امروزه در ادبیات مدیریت بحران با عنایت به خاستگاه درون حاکمیتی آن‌ها «بحران سطح اول» می‌خوانند. (تاجیک، ۱۳۷۹: ۲۵)

نفس اقدام عنصری هم‌چون القاس و اولامه و پیامدهای آن، حاکمیت صفوی را با بحرانی چندلایه روبه‌رو ساخت. نخستین لایه این بحران معطوف به تغییر برنامه‌ها و اولویت‌های دولت مرکزی است. شاه‌تیماسب در این زمان برای رویارویی با ازبک راهی خراسان بود و بحران اولامه این اولویت را از دستور کار خارج ساخت و بخشی از قوایی که می‌توانستند در مناطق دیگر از جمله خراسان به‌دفاع از مرزها بپردازند، به‌ناچار برای مقابله با هجوم قوای مشترک عثمانی و

جغرافیایی و امنیتی اهمیت ویژه‌ای دارد، زیر پوشش قرار داده بود. توجه جدی به تحرکات ترکمن‌ها و روس‌ها در مناطق مرزی و آشنایی با شیوه‌ها و شگردهای آن‌ها، زمینه‌ساز پای‌بندی و تأکید ویژه سهام‌الدوله بر این اصل می‌شود که «به‌هیچ‌وجه نباید تبعه روس در خاک ایران زراعت نمایند.» (سهام‌الدوله، ۱۳۷۴: ۲۹) در رفتار سیاسی و نظامی سهام‌الدوله و از نگاه وی، تأمین امنیت «سرحدات بجنورد» و در واقع مرزهای کشور بر هر امری تقدم دارد. (سهام‌الدوله، ۱۳۷۴: ۱۵۳) صرف‌نظر از تعارفات معمول، این تعبیر ناصرالدین‌شاه درباره سهام‌الدوله که «چنین نوکر حاضرخدمت در تمام ایران نداریم» (سهام‌الدوله، ۱۳۷۴: ۱۱۱) و نیز این جمله کامران میرزا نایب‌السلطنه که سهام‌الدوله «خاطر شاه را از طرف سرحدات آسوده کرده» (سهام‌الدوله، ۱۳۷۴: ۱۱۷) تا حدود زیادی گویای نقش اثرگذار خان شادلو در تأمین امنیت بخش مهمی از مرزهای کشور است. هم‌چنین در مذاکرات بین سهام‌الدوله و ناصرالدین‌شاه که در جریان مسافرت خان شادلو به تهران صورت گرفت، بخش قابل توجهی از گفتگوهای دوجانبه به مسائل مرزی، تأمین و تثبیت امنیت و کم و کیف آن اختصاص می‌یابد. (سهام‌الدوله، ۱۳۷۴: ۱۳۸)

مقایسه دو دوره از حیث حضور دولتمردان کرد در عرصه دفاع از تمامیت ارضی نشان می‌دهد که در هر دو دوره این کارکرد قابل مشاهده و تبیین است. در هر دو دوره مرزهای شرقی و شمال‌شرقی جایگاه مهم و حساس خود را حفظ کرده و حضور دولتمردان کرد در مناطق مذکور نیز برجسته است. از جمله تفاوت‌های دو دوره این است که در دوره قاجار، نقش حکومت‌های محلی کردی در مناطق مرزی به‌مرور کاهش می‌یابد. این روند دست‌کم در دو نمونه حکومت محلی خاندان دنبلی در شمال‌غرب و اردلان در غرب قابل اشاره است.

وجه چهارم بحران، فعال شدن بخشی از نیروهای داخلی است که با عوامل بحران و پشتیبان خارجی آن، از برخی جهات دارای زمینه‌های اشتراک و همگرایی است. در جریان مقابله با تجاوز عثمانی که به تحریک اولامه صورت گرفته بود، از قرائن پیداست که از درون حاکمیت و طوایف قزلباش که بدنه اصلی حاکمیت را تشکیل می‌دادند، عناصری با عثمانی همراهی می‌کنند. نمونه‌های تاریخی نشان می‌دهد که بخشی از توان و امکان حاکمیت مصروف مهار چنین عناصری شده که «با رومیان زبان یکی» دارند. (حسینی، ۱۳۷۹: ۱۲۵ -

۱۲۴)

دولتمردان کرد در عرصه مدیریت بحران، گاه در مقام یک فرمانده نظامی، زمانی به عنوان یک حاکم سیاسی و گاهی نیز به مثابه نماینده دولت مرکزی نزد کشور همسایه یا قدرت خارجی ایفای نقش کرده‌اند.

سرخاب سلطان اردلان، حاکم مریوان، در بحران القاس میرزا توانست با ایفای نقش میانجی بین القاس و حاکمیت و در نهایت تحویل القاس میرزا به فرستادگان دربار صفوی، هزینه‌ها و خسارات بحران را تا حدود قابل توجهی کاهش دهد. (قزوینی، ۱۹۹۹: ۱۱۹ - ۱۱۸) ایفای این نقش به وسیله حاکم اردلان، زمینه بازگشت القاس را به داخل کشور فراهم آورد و در نتیجه امکان برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری عثمانی بر روی آن به عنوان «سرمایه تسخیر ملک عجم» (ترکمان، ۱۳۳۴: ۱ / ۷۰) به حداقل کاهش یافت.

در تنش‌ها و بحران‌هایی که خاستگاهی درون‌حاکمیتی دارند، دولت مرکزی اغلب از توان و امکان و ظرفیت‌های دولتمردان و ایلات و نیروهای نظامی کرد در مسیر مدیریت بحران استفاده می‌کند. سرکشی بخش‌هایی از ایلات افشار در سال ۱۱۰۸ ق/ ۱۶۹۷ م و تدابیر حاکمیت برای رویارویی و مهار آن، از جمله

اولامه، به غرب و شمال غرب اعزام شدند. چنان‌که شاه‌تهماسب در آستانه عزیمت به خراسان برای رویارویی با ازبک، «شرف‌بیگ‌گرد و سراج‌سلطان و بعضی از امرای آذربایجان را به محافظت سرحد و ضبط بلاد آذربایجان» اعزام کرد. (حسینی، ۱۳۷۹: ۱۱۳) وجه دوم بحران به تهدید شهرهای مرزی و عملکرد حاکمان این شهرها معطوف می‌شود. چنان‌که ابراهیم پاشا از جانب دولت عثمانی، اولامه را «با لشکر آراسته بر شرف‌بیگ‌گرد» (حسینی، ۱۳۷۹: ۱۱۲) به عنوان حاکم بدلیس و عمادیه فرستاد.

سومین وجه این بحران، درگیر ساختن بخشی از قوای ایلی، عشیره‌ای و نظامی کشور در امر جمع‌آوری و انتقال اطلاعات درباره عناصر بحران و تحرکات عثمانی، در مقام قدرت خارجی پشتیبان عوامل بحران است. در همین راستا یکی از کارکردهای دولتمردان و نیروهای کرد، مشارکت در جمع‌آوری اطلاعات با هدف انتقال به ارکان دولت مرکزی و بهینه‌سازی روند تصمیم‌گیری در رویارویی با بحران و نیز مقابله با تلاش کشورهای همسایه در زمینه جمع‌آوری اطلاعات از داخل کشور، قابل تبیین است. جمع‌آوری اطلاعات درباره تحرکات القاس میرزا به وسیله کردهای ورمزیار (نویدی‌شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۰۱) و اغلان قاسم پازوکی (شاه‌تهماسب، بی‌تا: ۵۹) نقش دلویادگار روزکی در انتقال اطلاعات از داخل قلمرو عثمانی در جریان بحران اولامه تکلو (نویدی‌شیرازی، ۱۳۶۹: ۷۴ - ۷۳) نیز عملکرد کردهای چمشگزک در مقابله با فعالیت‌های اطلاعاتی عثمانی (شاه‌تهماسب، بی‌تا: ۵۷) به‌ویژه عملکرد امام‌قلی خلیفه چمشگزکی در خنثی‌سازی تلاش مأموران عثمانی برای جمع‌آوری اطلاعات از داخل ایران (قمی، ۱۳۶۳: ۳۳۱/۱)، از جمله قرینه‌های مؤید این فرضیه است.

و مدیر بحران در کنار وی راهی مشهد شد. سام‌خان زعفران‌لو، ایلخانی کردهای خراسان نیز بعدها به این ترکیب افزوده شد.

مأموریت چراغ‌علی‌خان در وهله نخست، «ارشاد و هدایت سالار و سایر اهل فساد» بود و این که با وعده حفظ جان و گرفتن امان و سفر به مکه وی را به تسلیم وادارد. (خورموجی، ۱۳۶۳: ۶۵) پس از آن که گفتگوی خان زنگنه به نمایندگی از حکومت با عناصر بحران بی‌حاصل به پایان می‌رسد (سپهر، ۱۳۷۷: ۳ / ۱۰۴۳) حاکمیت رویارویی نظامی را شدت می‌بخشد و علاوه بر قسوابی که در مرحله نخست به فرماندهی حسام‌السلطنه راهی خراسان کرده نیروهای نظامی تازه‌ای به منطقه اعزام می‌کند (خورموجی، ۱۳۶۳: ۶۹) در این مرحله، نقش چراغ‌علی‌خان زنگنه ابعاد نظامی پررنگ‌تری می‌یابد. گزارش‌های فراوان منابع از مراحل مختلف درگیری در مشهد و پیشروی نیروهای نظامی دولتی، بر نقش مؤثر چراغ‌علی‌خان زنگنه در عملیات نظامی نیز تأکید دارد. به این ترتیب نماینده دولت پس از انجام مأموریت سیاسی خود، در عرصه نظامی نیز به ایفای نقش می‌پردازد. (هدایت، ۱۳۳۹: ۱۰ / ۳۹۱) و (سپهر، ۱۳۷۷: ۳ / ۱۰۵۵) و در نهایت، در جمادی‌الاولی ۱۲۶۶ ق/ ۱۸۵۰ م با تصرف مشهد و دستگیری سالار، بحران مهار می‌شود.

تصریح مورخ نکته‌سنج دوره قاجار به این که «چراغ‌علی‌خان را در انجام خدمات و تسهیل مشکلات، کفایتی کافی است» (خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۴۸) مؤید این تحلیل است که نقش چراغ‌علی‌خان زنگنه در این مأموریت «پررنگ و حیاتی» بوده است. (بامداد، ۱۳۷۱: ۲ / ۳۰۰) در واقع مقایسه قرائن و روایات گوناگون این نتیجه را به ذهن متبادر می‌سازد که چراغ‌علی‌خان زنگنه به‌عنوان «همکار صمیمی و کاردان امیرکبیر» (آدمیت، ۱۳۶۲: ۲۱۱) در مأموریت مشهد، وظایفی

بهره‌گیری از نیروهای نظامی و سیاسی کرد - بازوکی‌ها و گروسی‌ها و حاکم کردستان (نصیری، ۱۳۷۳: ۱۹۲) - قرینه‌ای تاریخی است که فرضیه بالا را تأیید می‌کند. حضور شاه‌منصور بیگ سیاه‌منصور نیز با نیروهای تحت امر خویش در مقابله با تحركات مشترک القاس و عثمانی در مرزهای شمال‌غربی کشور نیز در همین راستا قابل تحلیل است. (قزوینی، ۱۹۹۹: ۱۱۵)

در مواردی نیز که بحران در روابط بین برخی حاکمان محلی و دولت مرکزی پدید آمده نمونه‌هایی از حضور دولتمردان کرد در مجموعه مدیریت بحران به چشم می‌خورد. نقشی که شرف‌خان کرد در قضیه گیلان، در زمان درگیری خان‌احمدخان گیلانی با شاه‌تهماسب اول، ایفا کرد، در این چارچوب تحلیل می‌شود. (قمی، ۱۳۶۳: ۱ / ۴۷۳)

در دوره قاجار نیز اگرچه با تفاوت‌هایی، چنین روندی قابل مشاهده است. چنان که گسترده‌ترین بحران‌های دوره قاجار را نیز می‌توان در چارچوب همین فرضیه تحلیل کرد. بحران سالار و آصف‌الدوله در خراسان نمونه روشنی است که خاستگاهی درون‌حاکمیتی داشته و دولتمردان کرد در مجموعه عناصر مقابله‌کننده و در زیرمجموعه تیم مدیریت بحران نقشی مؤثر در حفظ تمامیت ارضی و ثبات سیاسی و امنیت ملی ایفا می‌کنند.

امیرکبیر در نخستین گام‌های تثبیت دولت مرکزی، حل و فصل بحران سالار را برپایه سیاستی دوجویی و مرکب از تدبیر و شمشیر در دستور کار قرار داد. نگاهی به ترکیب مدیران و فرماندهانی که برای رویارویی با این بحران برگزیده بود، فرضیه بالا را تقویت می‌کند. مرادمیرزا حسام‌السلطنه در رأس نیروهای نظامی مأمور به خراسان قرار گرفت و چراغ‌علی‌خان زنگنه که «مردی زیرک و کاردان» (هدایت، ۱۳۳۹: ۱۰ / ۳۸۶) بود، در مقام عنصر سیاسی

قوای منسوب به حکومت ایفا می‌کرد و سالار و نیروهای او با وجود تلاش فراوان، تسلط چندانی بر این شهر و ایل زعفران‌لو نداشتند.

در مقاطع بعدی نیز از جمله شکست سنگین ترکمانان در چناران (سپهر، ۱۳۷۷: ۳ / ۱۰۵۲ - ۱۰۵۰) سام‌خان همراهی مؤثری در چارچوب اجرای استراتژی حاکمیت دارد. هم‌چنین حسن‌علی‌خان سرتیپ گروسی در مقام فرمانده فوج گروس (خورموجی، ۱۳۶۳: ۶۹) از دیگر دولت‌مردان گردی است که در مدیریت بحران سالار ایفای نقش کرده است.

علاوه بر این، چراغ‌علی‌خان زنگنه در چند مأموریت دیگر، از جمله دو مورد در اصفهان (خورموجی، ۱۳۶۳: ۵۵) و (هدایت، ۱۳۳۹: ۱۰ / ۶۶۳ - ۶۶۰) و یک مورد در شاهرود و بسطام (اعتمادالسلطنه، بی‌تا: ۳۶) از جانب دولت مرکزی برای مدیریت بحران‌های حادث‌شده اعزام شده و عملکردی موفقیت‌آمیز داشته است.

در قضیه‌ی مقابله با پیروان باب و هواداران ملا محمدعلی زنجانی (سپهر، ۱۳۷۷: ۳ / ۱۰۶۴، ۱۰۶۱، ۱۰۵۹) و هم‌چنین تعقیب عناصر بابی پس از سوءقصد به ناصرالدین‌شاه (اعتضادالسلطنه، ۱۳۶۲: ۱۸۹، ۸۶) نقش عزیزخان مکرری در مقام آجودان‌باشی کل و فرمانده عالی عملیات و حسن‌علی‌خان سرتیپ گروسی به‌عنوان یکی از فرماندهان، پررنگ و اساسی است. حضور عزیزخان مکرری در آرام‌سازی شورش عمومی در شیراز علیه حکومت در ۱۲۶۴ ق (خورموجی، ۱۳۶۳: ۴۰) هم‌چنین حضور مؤثر امیرنظام گروسی در خاموش ساختن «فتنه‌ی کرمانشاهان به‌واسطه‌ی هرزگی و سوءسلوک ضیاءالدوله» شکل‌گرفته بود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۵: ۱۰۱۴) و مقابله با بحران‌آفرینی نامدارخان خیزل در ۱۳۱۲ ق / ۱۸۹۵ م در نهاوند (صفایی، ۱۳۵۵: ۲۴۴) و مشارکت مؤثر در رویارویی با بحرانی که در ۱۲۹۷

چندوجهی بر عهده داشته و در مجموع موفق عمل کرده است. از یک‌سو نماینده‌ی حاکمیت نزد سالار و هم‌دستان او بوده تا پیغام رساند و پاسخ دریافت کند. از سوی دیگر هم‌چون یک صاحب‌منصب نظامی در صحنه‌های مختلف محاصره و فتح مشهد و شکست قوای سالار حضور داشته و ایفای نقش کرده است.

گذشته از چراغ‌علی‌خان زنگنه، سام‌خان زعفران‌لو، در مقام ایلی‌خانی ایل زعفران‌لو که مهم‌ترین واحد اجتماعی و سیاسی کرده‌های ساکن خراسان به‌شمار می‌رود (سایکس، ۱۳۳۶: ۲۸ - ۲۷) نیز نقشی تعیین‌کننده در رویارویی با بحران سالار ایفا کرده است. پس از ناکامی سلطان مرادمیرزا در فتح سبزوار که شاه‌زاده قاجار را به فکر عقب‌نشینی به شاهرود و گذراندن زمستان در آن ناحیه انداخته بود، سام‌خان شهر قوچان را به‌عنوان پناه‌گاهی مستحکم و مرکز تأمین و تدارک ملزومات در اختیار سلطان مرادمیرزا قرار داد. اقدام سام‌خان زعفران‌لو در انتقال اردوی نظامی دولتی به قوچان، نقطه‌ی عطفی در حوادث خراسان و مدیریت بحران سالار به‌شمار می‌رود. این اقدام از یک‌سو از شکست احتمالی قوای حکومتی جلوگیری کرده و از سوی دیگر موقعیتی استراتژیک مانند شهر قوچان را که از ابعاد گوناگون زمینه‌ی موفقیت در رویارویی با سالار و دسترسی به مشهد را فراهم می‌ساخت، در اختیار حاکمیت قرار داد به‌گونه‌ای که اقدامات موفقیت‌آمیز بعدی قوای حکومت نیز اغلب بر پایه‌ی همین اقدام و در این مسیر شکل گرفت و تعبیر «مفتاح فتوح قلاع خراسان» که مورخ قاجار درباره‌ی سام‌خان به‌کار برده واقع‌بینانه و به‌دور از اغراق است. (هدایت، ۱۳۳۹: ۱۰ / ۳۸۳ - ۳۸۰) اصولاً شهر قوچان به‌عنوان پایگاه حضور و استقرار ایل زعفران‌لو، طی دوره‌ی زمانی تداوم بحران سالار، نقش یک پایگاه و پشتوانه را برای عناصر و

ق/۱۸۸۰ م در نتیجه تحركات شيخ عبيدالله شمديني در غرب و شمال غرب کشور شکل گرفته بود (نادر ميرزا، ۱۳۷۳: ۴۵۳) و اقدامات او در آذربايجان در مسير مقابله با عوامل اصلي ايجاد تنش و ناامني (غفاري، ۱۳۶۱: ۲۳۲) در همين چارچوب قابل تحليل است.

دولتمردان کرد در مديريت بحران حاکميت در دو دوره صفوي و قاجار سهم عمده‌اي از برنامه‌ريزي و تلاش براي مهار بحران را به خود اختصاص دادند. شکل‌گيري بحران‌هاي درون‌حاکميتي و حضور موثر دولتمردان کرد در مهار و مديريت اين بحران‌ها از جمله وجوه تشابه دو دوره است. ضمن اين‌که ايفاي نقش نخبگان کرد در عرصه مديريت بحران که به‌طور مستقيم، حفظ و تثبيت دولت مرکزي را در پي دارد، در چارچوب ديده‌گاه‌هايي که تعامل بخش‌هاي قومي جامعه را با حاکميت برپايه تضاد يا تعامل یک اقليت محروم و منزوي با حاکميت تعريف و تحليل مي‌کند (روشه، ۱۳۶۶: ۱۲۵ - ۱۲۴) قابل تبين نيست و اصولاً شايد به‌سادگي نتوان ايلات و طوايف و خاندان‌هاي متعدد کرد را که در بخش‌هاي مختلف کشور پراکنده شده و در عرصه‌هاي گوناگون قدرت و حکومت حضور مؤثر دارند، اقليتي به‌شمار آورد که به‌ناچار و از سر اضطرار به همکاري با حکومت تن داده و برپايه تضاد هميشگي با حاکميت، دائماً در پي يافتن زمينه و فرصتي براي پي‌جويي منافع خود و جدا کردن حساب خویش از حاکميت است. چنين تحليلي با قرينه‌هاي تاريخي موجود در زمينه نقش و کارکرد دولتمردان و ايلات و طوايف کرد در دوره‌هاي صفوي و قاجار به‌هيچ‌روي هم‌خواني و مطابقت و حتي مشابهت نيز ندارد.

محور ششم - اصلاح و آباداني

فرضيه کارکرد چندوجهي، مستمر و مؤثر با شرح و

بسط قرينه‌هاي تاريخي عملکرد دولتمردان کرد در عرصه اصلاح و آباداني، قوت و استحکامي دوچندان مي‌يابد. آنچه در اين باب در منابع دوره‌هاي صفوي و قاجار بازتاب يافته به‌روشنی گواهي مي‌دهد که دولتمردان کرد آن‌جا که عرصه و فرصتي يافته‌اند نه تنها در سطوح نظامي و سياسي بلکه در زمينه اصلاحات اجتماعي، اقتصادي، نظامي و عمران و آباداني کشور نيز کارنامه‌اي قابل دفاع از خود برجاي گذاشته‌اند. سه خاندان زيك، زنگنه و دُئبلي در دوره صفوي در عرصه اصلاح و آباداني کارکردي برجسته داشته‌اند. از نظر جغرافيايي آثار و ابنیه خاندان زيك در کرمان و قندهار، زنگنه در اصفهان و همدان و کرمانشاه و خاندان دُئبلي در خوي قابل اشاره و مشاهده است.

از برجسته‌ترين نمونه‌هاي دولتمردان کرد در دوره صفويه که نامي ماندگار در عرصه آباداني از خود برجاي گذاشته، گنجعلي خان «از طايفه زيك است از عشاير اکراد ... که قريب به سي سال من حيث الاستقلال حاکم و فرمانرواي دارالامان کرمان (ترکمان، ۱۳۳۴، ج ۲: ۱۰۴۱) و در واقع حاکم منطقه‌اي به‌وسعت «فارس تا قندهار» بود. (باستاني‌پاريزي، ۱۳۶۲: ۴۰) آن‌چه امروزه از گنجعلي خان در کرمان برجاي مانده اگرچه گوياي تمام تلاش آبادگرانه وي نيست اما دست‌کم بخش قابل توجهي از آن را در قالب بناهاي هم‌چون مدرسه و بازار و مسجد و آب‌انبار و به‌ويژه حمام که آن را «از شاه‌کارهاي معماری شرق» خوانده‌اند (باستاني‌پاريزي، ۱۳۶۲: ۶۰) به‌مخاطب عرضه مي‌کند. هم‌چنين است باغ‌هاي مشهوري که وي و پسرش، علي‌مردان‌خان در قندهار ساختند (مرعشي، ۱۳۶۲: ۱۴ - ۱۳)

شيخ‌علي‌خان زنگنه نيز در دوران «وزارت بيست‌ويک‌ساله» (خاتون‌آبادي، ۱۳۵۲: ۵۳۱) خود آثاري از جمله مسجد و حمام خان در اصفهان و کاروان‌سرای مشهور به سياه‌چاله در نزديکي اصفهان (هنرفر، ۱۳۵۰:

۱۲۶۸ق) و در سطح شهر اصفهان نیز نظم و انضباطی به‌ویژه در عرصه مسائل اقتصادی و تجاری برقرار کرد تا زمینه و امکان «خلاف و اجحاف» به حداقل کاهش یابد. (وقایع اتفاقیه، ش ۱۲ ت ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۲۶۷ق)

هم‌چنین به ساخت‌وساز و تعمیر بناهایی در شهر اصفهان پرداخت. احداث «عمارت اتابکیه» و «جبه‌خانه» (وقایع اتفاقیه، ش ۳۶ ت ۱۳ ذی‌حجه ۱۲۶۷ق) و تعمیر عمارت هزارجریب، میدان نقش‌جهان (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۹۶ / ۱ - ۹۵) و ترمیم پل خواجه و نجات آن از نابودی (هدایت، ۱۳۳۹: ۱۰ / ۴۹۱) و تهیه نقشه منطقه اصفهان، به‌عنوان نخستین نمونه در کشور (آدمیت، ۱۳۶۲: ۳۸۲) از جمله اقدامات او در این زمینه است. ارزیابی سفیر انگلیس از اقدامات اصلاحی و عمرانی خان زنگنه در اصفهان که با تعبیر «تحول شگفت» از آن یاد کرده مؤید این تحلیل است. (آدمیت، ۱۳۶۲: ۳۹۷) در زمینه اصلاحات اجتماعی نیز چراغ‌علی‌خان زنگنه تلاش کرد با عوام‌فریبان و راهزنان فرهنگ و باورهای عمومی مقابله کند. تلاش او برای مجازات شرعی افرادی که با طرح ادعای پیامبری و مانند آن، قصد فریب مردم و فرقه‌سازی و گسترش انحرافات داشتند. (وقایع اتفاقیه، ش ۴۸ نهم ربیع‌الاول ۱۲۶۸ق)، در همین چارچوب قابل تبیین است.

کارکرد اصلاحی عزیزخان مکرری عمدتاً در عرصه نیروهای نظامی به‌چشم می‌آید. در گزارشی که روزنامه وقایع اتفاقیه از وضعیت نیروهای مسلح پیش و پس از انتصاب عزیزخان مکرری به‌عنوان آجودان‌باشی ارائه کرده، برخی کاستی‌ها و نقاط ضعف مورد اشاره قرار گرفته و تصریح شده است که پس از انتصاب عزیزخان، روند اصلاح مفسد و رفع کاستی‌ها در سطح نیروهای نظامی تقویت شده است. در این گزارش به

۶۳۹ و ۶۴۶) هم‌چنین چندین مدرسه و مسجد و کاروان‌سرا در همدان و تویسرکان و کرمانشاه از خود بر جای گذاشته است. علاوه بر این روش‌های اصلاحی و تلاش او در مسیر «افزایش ثروت مملکت» و کاستن از هزینه‌های مسرفانه شاه و دربار، مورد اذعان ناظران خارجی قرار گرفته است. (شاردن، ۱۳۴۵: ۳ / ۱۱۰، ۱۰۴، ۱۰۳)

خاندان دُنبلی نیز با عنایت به این‌که در شهر خوی استقرار داشتند، برنامه‌های عمرانی خود را در این شهر متمرکز ساختند. اساس شهر خوی را از یادگارهای احمدخان دُنبلی می‌دانند (ریاحی، ۱۳۷۲: ۳۰۷) از جمله بناهایی که به‌وسیله حاکمان دُنبلی در خوی احداث شده می‌توان کاروان‌سرای خان، بازار خوی، باغ دلگشا و قلعه خوی، مساجد فراوان، باغ هفت طبقه فیروزق، پل خاتون و حمام محمدبیگ را نام برد. (ریاحی، ۱۳۷۲: ۳۰۹) علاوه بر این اقدامات عمرانی خاندان دُنبلی در تبریز و عتبات عالیات نیز قابل اشاره است. (نادر میرزا، ۱۳۷۳: ۱۹۸ و ۱۴۹)

در دوره قاجار این کارکرد دولتمردان کرد هم‌چنان نمود دارد. اقدامات عمرانی محمدخان زنگنه از جمله در ساختن پل و بازار و اقدامات اصلاحی او در زمینه تأمین ارزاق عمومی در تبریز (نادر میرزا، ۱۳۶۰: ۳۴ و ۴۶) هم‌چنین اقدامات اصلاحی و عمرانی چراغ‌علی‌خان زنگنه در اصفهان که وجوه چندگانه‌ای را دربرمی‌گرفت. وی از یک‌سو تلاش کرد با اصلاح ساختارها و رفع موانع، کشاورزان و تاجران را از زیر بار فشار برخی مالیات‌های غیرمنطقی رها ساخته و کشاورزی و تجارت و صنعت را رونق بخشد (وقایع اتفاقیه، ش ۳۲ ت ۱۴ ذی‌قعدة ۱۲۶۷ق) از سوی دیگر به تقویت زیرساخت‌های مورد نیاز برای رونق تجارت روی آورد (وقایع اتفاقیه، ش ۵۷ ت ۱۲ جمادی‌الاول

نقاط ضعفی هم چون بی‌دقتی در «تعیین آحاد و افراد نظام»، بی‌عدالتی در پرداخت «مواجب»، بی‌نظمی در توزیع سلاح و ابزار جنگ، نفوذ «اشرار و اوباش» در بین نیروهای نظامی و ارتکاب «اجحاف و زیاداتی به رعایا» که عزیزخان مکرری برای اصلاح و رفع آن‌ها برنامه‌ریزی و تلاشی جدی به عمل آورده، اشاره شده است. (وقایع اتفاقیه، ش ۱۱ جمعه ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۲۶۷ ق) عزیزخان مکرری بعدها در آذربایجان نیز همین روند اصلاح‌طلبانه را دنبال کرد به گونه‌ای که وضع نیروهای نظامی به‌شکلی آشکار تغییر کرد و بهبود یافت. (مافی، ۱۳۶۲: ۳/ ۲۷۸)

برنامه‌های اصلاحی و عمرانی امیرنظام گروسی از جمله تلاش برای راه‌اندازی کارخانه‌های مختلف (صفایی، بی‌تا: ۱۰۰) و احداث راه (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱/ ۱۰۸) و راه آهن و اصلاح وضعیت چاپارخانه‌ها (صفایی، ۱۳۵۵: ۶۷) و مانند آن، در کنار دیگر ویژگی‌های شخصیتی وی، ناصرالدین‌شاه را واداشت تا به‌طور ضمنی او را با میرزاتقی‌خان امیرکبیر مقایسه و به مظفرالدین‌میرزا ولی‌عهد، که امیرنظام پیشکار او بود، توصیه کند که «قدر نوکر خوب را بدان» (اقبال، ۱۳۶۳: ۳۶۵).

مهم‌ترین برنامه‌های عمرانی حسین‌قلی‌خان مافی، اقدامات او در خوزستان است. این برنامه‌ها وجوه چندگانه‌ای را دربرمی‌گرفت. از یک سو بر تأمین امنیت و آرامش منطقه تأکید داشت و از دیگر سو متضمن تهیه و تدارک مقدمات گسترش کشتی‌رانی در کارون و در نهایت پایه‌گذاری شهر ناصری (اهواز کنونی) در کنار کارون بود. این شهر که نقشه آن را هم خود حسین‌قلی‌خان مافی کشیده اکنون بزرگ‌ترین شهر خوزستان است. (کسروی، ۱۳۷۳: ۲۰۳ - ۲۰۱) به این ترتیب شهر اهواز کنونی که پیش از این بندر ناصری نامیده می‌شد، به‌دستور ناصرالدین‌شاه و به‌کوشش حسین‌قلی‌خان مافی در ۱۳۰۶ ق/ ۱۸۸۹ م احداث شده

است. هم‌چنین احداث بندر صاحب‌قرانیه و بندر قاجاریه در خرمشهر و جاده اهواز به اصفهان را به‌وی نسبت داده‌اند. (صفایی، ۱۳۵۳: ۶۷، ۲۵)

در مجموع و برپایه مقایسه دو دوره به نظر می‌رسد از ویژگی‌های مشترک دولتمردان کرد در دو دوره صفوی و قاجار، وجود رگه‌هایی از اندیشه و کارکرد اصلاح‌طلبانه و آبادگرانه در کنار و همراه با ایفای نقش مؤثر در عرصه‌های سیاسی و نظامی و امنیتی است.

محور هفتم - تاریخ‌نگاری

نه تنها امروزه بلکه از دیرباز ربط و پیوند تاریخ‌نگاری با حوزه قدرت سیاسی روشن و آشکار بوده است. کم‌تر حکومت و سلسله‌ای را می‌توان یافت که به موضوع تاریخ‌نگاری بی‌توجه بوده باشد. تاریخ‌نگاری کارکردهای قابل توجهی دارد و از جمله این‌ها می‌تواند بین بخش‌های گوناگون زبانی و مذهبی و جغرافیایی و اجتماعی یک کشور و یک جامعه پیوند ایجاد کند و هم‌چنین این ظرفیت را دارد تا پایه‌های قدرت سیاسی حاکم را استحکام بخشیده یا عملکرد حکومت پیشین را موجه یا ناموجه جلوه دهد. از این رو نمی‌توان بین حوزه قدرت سیاسی و تاریخ‌نگاری قائل به انفکاک و جدایی بود.

حضور نخبگان کرد در عرصه تاریخ‌نگاری دوره صفوی با شرف‌نامه آغاز می‌شود، به اوج می‌رسد و پایان می‌یابد. حضور چهره‌هایی از جامعه کرد در عرصه تاریخ‌نگاری، اعم از محلی یا ملی، در دوره صفویه غیر از شرف‌خان بدلیسی، چندان به چشم نمی‌آید. در حالی که با ورود به دوره قاجار و حتی از ابتدای این دوره نمونه‌های برجسته‌ای از آثار مورخان کرد را در بخش‌های چندگانه ملی و محلی می‌توان برشمرد.

دولتمردان کرد دارد، می‌توان تأثیرپذیری از شرف‌نامه را به‌روشنی احساس کرد.

شرف‌نامه از یک‌سو تاریخ جامعه کرد است و پیوندهای دیرین فرهنگی و اعتقادی و سیاسی و جغرافیایی و اجتماعی جامعه کرد با حوزه فرهنگ و تمدن ایران بزرگ غیرقابل انکار است و از سوی دیگر روایت‌کننده بخشی از تاریخ ایران در دوره صفویه است. از این منظر، شرف‌نامه را می‌توان دارای وجوه مکمل ملی و محلی دانست.

حضور مورخان کرد در دوره قاجار با محمدشرف قاضی (متولد ۱۱۵۲ ق/ ۱۸۰۱ م) و اثر او با عنوان زبده‌التواریخ سنندجی که در ۱۲۱۵ ق/ ۱۸۰۱ م آن را عرضه کرد، آغاز می‌شود. حدود یک‌سوم این اثر که در اصل تاریخ عمومی ایران و اسلام است، به شرح تاریخ کردستان اردلان اختصاص دارد. نویسنده خود برخاسته از خانواده‌های سرشناس کردستان بوده و پدرش در دستگاه حکومت محلی اردلان در سنندج، منصب شیخ‌الاسلامی داشته است. (قاضی، ۱۳۷۹: ۷)

این روند با عبدالرزاق بیگ دُئبلی تداوم یافته و آثار این مورخ کرد که برخاسته از خاندان کرد دُئبلی در منطقه خوی و تبریز است، در حوزه تاریخ ایران و سلسله قاجار و هم‌چنین شرح پیشینه تاریخی خاندان دُئبلی و امیران و بزرگان این خاندان، تدوین و عرضه می‌شود. عبدالرزاق بیگ بخش عمده‌ای از دوران رشد علمی و ادبی و فرهنگی خود را در دوره زندیه در شیراز گذراند و با استقرار قاجار به آذربایجان آمد (دُئبلی، ۱۳۴۲: ۲۹۱) توانایی‌های او در عرصه علم و ادب مورد توجه ویژه قائم‌مقام قرار گرفت (دُئبلی، ۱۳۴۹: یک) و در دستگاه عباس میرزا در تبریز جایگاهی شایسته یافت.

عبدالرزاق بیگ اگرچه برخاسته از یک خاندان کردتبار

شرف‌نامه به‌عنوان تاریخ و جغرافیای کرد و کردستان، تا پایان دوره صفوی و قاجار هم‌چنان بی‌رقیب و منحصر به‌فرد باقی ماند. آنچه شرف‌نامه را از دیگر آثار مورخان کرد متمایز می‌سازد، فراگیری آن نسبت به بخش‌های گوناگون جامعه کرد و نیز پیشگامی آن در عرصه تدوین تاریخ و جغرافیای جامعه کرد است.

از نظر زمانی، فاصله‌زبده‌التواریخ سنندجی، تدوین شرف‌نامه با نخستین اثری که به‌وسیله یک مورخ کرد نوشته شده، حدود دویست سال است. ضمن این‌که این اثر اصولاً تاریخ عمومی ایران است و بخشی از آن به تاریخ کردستان و عمدتاً تاریخ حکومت محلی اردلان اختصاص یافته و منتشر شده است.

این نکته نیز شایان توجه است که شرف‌نامه در فضای سیاسی و اجتماعی کاملاً متفاوتی نسبت به دیگر آثار پدید آمده است. جدا شدن بخش‌های قابل توجهی از مناطق کردنشین از ایران و الحاق آن به عثمانی در

نتیجه شکست صفویه در جنگ چالدران، حضور بخش‌های قابل ملاحظه‌ای از ایلات و طوایف و دولتمردان کرد در عرصه قدرت و سیاست در دوره صفوی و اقدامات تجدیدنظرطلبانه شاه‌اسماعیل دوم و برخی سیاست‌های تساهل‌محور وی نسبت به اهل سنت، از جمله مؤلفه‌هایی است که می‌توان آن‌ها را در ترسیم فضای سیاسی و اجتماعی مؤثر بر دیدگاه مورخ برای خلق اثری هم‌چون شرف‌نامه، اثرگذار دانست.

جایگاه شرف‌نامه از حیث اثرگذاری بر مورخان پس از خود نیز شایان توجه است. گذشته از آثاری که در حوزه تاریخ‌نگاری محلی کرد و کردستان تألیف شده‌اند، حتی در اثر کم‌نظیر و گران‌سنگی مانند عالم‌آرای عباسی نیز که نویسنده آن خود مورخی نکته‌سنج و تیزبین است و نگاهی ویژه‌ای به جامعه و

است اما کارکرد او در عرصه تاریخ‌نگاری، محدود به جنبه‌های محلی نبوده و گستره‌ای فراگیر و ملی دارد. نگاه عبدالرزاق بیگ به تاریخ ایران دارای وجوهی چندگانه است. از یک سو به تدوین مآثر سلطانیه می‌پردازد که در حقیقت بخشی از تاریخ رسمی سلسله قاجار است و از دیگر سو به تألیف نگارستان دارا روی می‌آورد که گونه‌ای از شرح حال و تراجم احوال رجال و بزرگان دوران است و از جانب دیگر تجربه‌الاحرار و تسلیه‌الابرار را پدید می‌آورد که بخش قابل توجهی از آن به شرح تاریخ خاندان ذُبُلّی و امیران و بزرگان و آثار و اقدامات این خاندان در آذربایجان اختصاص یافته است. عبدالرزاق بیگ را در واقع می‌توان از یک منظر، مورخ رسمی دستگاه قاجار به‌شمار آورد.

سیر حضور مورخان کرد با خسرو بن منوچهر اردلان و اثر روایی و مختصر او در باب تاریخ حکومت اردلان با عنوان لب تواریخ استمرار می‌یابد. این اثر که در ۱۲۴۹ق/۱۸۳۳ م تألیف شده بدون آن‌که دارای ویژگی برجسته‌ای باشد، برپایه اطلاعات شرف‌نامه و دیده‌ها و شنیده‌های نویسنده به‌اختصار تاریخ خاندان اردلان را روایت می‌کند. (اردلان، ۱۳۵۶: ۳)

مستوره دیگر مورخی است که با کتاب تاریخ اکراد، که اغلب با نام تاریخ اردلان شناخته می‌شود، در عرصه تاریخ‌نگاری حضور یافته است. ویژگی مستوره آن است که اولاً برخلاف دیگر مورخان، از میان زنان جامعه کردبر خاسته است و در ثانی غیر از این اثر تاریخی، آثار دیگری در عرصه شعر و ادب و اعتقادات نیز دارد. تاریخ اکراد مستوره نیز نوعی روایت رسمی تاریخ خاندان اردلان به‌شمار می‌رود. مستوره که خود بخشی از خاندان اردلان و همسر خسروخان دوم اردلان بوده در ۱۲۶۴ق/۱۸۴۸ م با بهره‌گیری از کتابخانه و منابع موجود و برپایه علاقه و ذوق شخصی امکان خلق این اثر را یافته است. (مستوره، ۱۳۸۴: ۱۸)

از آن‌جا که حکومت اردلان تا ۱۲۸۴ق/۱۸۶۷ م تداوم یافت، تاریخ مستوره را می‌توان آخرین اثر در شرح حکومت محلی اردلان دانست که پیش از پایان عمر این حکومت نوشته شده است. به‌فاصله کوتاهی از سرنگونی حکومت اردلان و در زمان حکومت فرهاد میرزا معتمدالدوله در سنندج، اثر دیگری با عنوان سیرالاکراد عرضه می‌شود. این اثر که نویسنده آن، عبدالقادر بن رستم بابانی، چندان شناخته‌شده نیست، تلاش می‌کند از حیث توجه به بخش‌های گوناگون جامعه کرد و کردستان، تاحدی خود را به چارچوب شرف‌نامه نزدیک کند اگرچه از حیث عمق و تفصیل مطالب، فاصله قابل توجهی با آن دارد. مورخ تلاش کرده است در عین توجه به نکات تاریخی ایلات و طوایف و بخش‌های گوناگون جامعه کرد، برخی زوایای جامعه‌شناختی را نیز مورد بررسی قرار داده، ویژگی‌های اجتماعی، فرهنگی و اعتقادی طوایف کرد را تشریح نماید. بر این اساس، سیرالاکراد را از این نظر که ویژه بخش خاصی از کردستان نیست و نیز از این منظر که ابعاد اجتماعی و فرهنگی را نیز از نظر دور نداشته، می‌توان تاحدودی متمایز از دیگر آثار تاریخی مورخان کرد دانست.

پس از سیرالاکراد، تاریخ‌نگاری مورخان کرد با حدیقه ناصریه از میرزا علی‌اکبر وقایع‌نگار در ۱۳۰۹ق/۱۸۹۲ م و هم‌چنین تحفه ناصری از میرزا شکرالله سنندجی در ۱۳۱۹ق/۱۹۰۱ م تداوم می‌یابد. این دو اثر که از حیث چارچوب و محتوا تشابه و هم‌خوانی فراوانی دارند، در واقع تاریخ رسمی حکومت اردلان و حکومت کردستان پس از اردلان به‌شمار می‌روند. هر دو مورخ در دستگاه حکومت کردستان دارای جایگاه و دسترسی به اسناد و مدارک بوده‌اند و بر این اساس توانسته‌اند شرح مفصل و مفیدی از تاریخ و جغرافیا و تقسیمات اداری حکومت اردلان در کردستان و نیز عملکرد برخی

عمومی، سفرنامه‌نویسی و خاطره‌نگاری عرضه کرده‌اند، از ابعاد مختلف قابل توجه و درخور عنایت است. این آثار، دربردارنده نکات ارزش‌مندی از جمله تاریخ، جغرافیا و ویژگی‌های اجتماعی و اعتقادی بخش‌های قابل توجهی از مناطق کردنشین، کردهای ساکن در خارج از منطقه اصلی کردستان به‌ویژه کردهای خراسان، روابط ایلات و حکومت‌های محلی و امیران کرد با دولت مرکزی ایران، سیاست‌ها و اقدامات حاکمیت در تعامل با جامعه کرد و مانند آن است.

مقایسه دو دوره نشان می‌دهد که آثار مورخان کرد در دوره صفوی از نظر تعداد و کمیت در مقایسه با دوره قاجار به‌مراتب کم‌تر است. از جمله مشترکات دو دوره در زمینه تاریخ‌نگاری، حضور برخی مورخان در عرصه قدرت و در مقام دولتمردان سیاسی و هم‌چنین پررنگ بودن خطوط مشترک کشوری و ملی در آثار این مورخان است.

یک ویژگی برجسته که می‌توان و باید به‌عنوان نقطه‌ای روشن در این مجموعه بر آن تأکید کرد، حضور دو تن از زنان جامعه کرد در فهرست مورخان و سفرنامه‌نویسان دوره قاجار است. نمونه خاوربی‌بی و مستوره که آثاری هم‌چون سفرنامه و تاریخ اردلان از خود به‌جای گذارده‌اند، نشان می‌دهد که زنان کرد در محیط نه‌چندان مساعد دوره قاجار، توانسته‌اند از نظر ادبی و تاریخی آثاری درخور توجه خلق کنند.

نتیجه

یافته‌ها و دریافته‌های تحقیق حاضر نشان می‌دهد که نخبگان سیاسی و ایلی-عشیره‌ای‌گرد در دو دوره صفویه و قاجاریه، نقشی اساسی در تحکیم مبانی و مؤلفه‌های هویت ایرانی، تثبیت دولت مرکزی، حفظ تمامیت ارضی و یک‌پارچگی ملی کشور ایفا کرده‌اند.

حاکمانی که پس از سرنگونی خاندان اردلان از جانب دولت مرکزی به کردستان اعزام شده‌اند، ارائه کنند.

نمونه‌هایی که به‌عنوان تاریخ اردلان از آثار مورخان کرد معرفی شد، هرچند در نگاه نخست نوعی تاریخ‌نگاری محلی ویژه بخشی از جامعه کرد به‌نظر می‌آیند، اما در واقع همه این موارد، از یک منظر مبین بخش‌هایی از تاریخ ایران نیز به‌شمار می‌روند. شرح رویدادها و روندهای تعامل حکومت محلی اردلان با دولت مرکزی، تشریح ویژگی‌های جامعه کرد به‌عنوان بخشی از جامعه بزرگ ایران و اشاره به نقش حکومت محلی اردلان در پی‌گیری اهداف سیاست خارجی ایران در مرزهای غربی و روابط با عثمانی، از جمله ابعاد ملی و سراسری است که می‌توان نشانه‌های روشنی از آن‌ها در این آثار مشاهده کرد.

علاوه بر این در سفرنامه‌های سه‌گانه یارمحمدخان سهام‌الدوله شادلو، ایلخانی کردهای شادلو مستقر در بجنورد خراسان و سفرنامه خاوربی‌بی خواهر وی در سال‌های ۱۳۰۷ و ۱۳۱۲ و ۱۳۱۹ ق (سهام‌الدوله، ۱۳۷۴: ث) و هم‌چنین سفرنامه ابوالحسن‌خان اردلان و خاطرات چراغعلی‌خان زنگنه و حسین‌قلی‌خان مافی و عزالممالک اردلان نیز گذشته از شرح و توصیف مطالب و ویژگی‌های گوناگون اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مناطق مختلف کشور، قرینه‌های تاریخی قابل‌اعتنایی که گویای پی‌جویی تعلقات ملی و کشوری پدیدآورندگان این آثار، در مقام نخبگان و دولتمردان کرد و مدیران ارشد کشور در دوره قاجار، از جمله دفاع از تمامیت ارضی، مقابله با بحران‌های کشوری، تلاش برای اصلاح و آبادانی کشور و مانند آن، به‌چشم دید.

در مجموع آنچه مورخان کرد در دوره‌های صفوی و قاجار در حوزه‌های گوناگون تاریخ محلی، سلسله‌ای،

مؤلفه‌هایی هم‌چون نیاز دوجانبه، تهدیدات خارجی، رقابت‌های اجتماعی و ایلی- عشیره‌ای و مشترکات مذهبی، نقش مهمی در زمینه‌سازی همراهی نخبگان سیاسی و ایلی- عشیره‌ای کرد با دولت مرکزی داشته است. پس از شکل‌گیری همراهی، گسترش پیوستگی‌های سیاسی، اجتماعی و نیز مؤلفه وراثت، در تداوم همراهی مؤثر بوده است.

جهت‌گیری اصلی کارکرد نخبگان در هر دو دوره، بی‌جویی، حفظ و تأمین اهداف، منافع و امنیت ملی در عرصه‌های داخلی و خارجی بوده است. موارد معدودی که خلاف این جهت‌گیری را نشان می‌دهد اولاً در حکم استثنا به‌شمار می‌رود و در ثانی برپایه تعلقات و انگیزه‌های قومی قابل تبیین نیست.

روند حضور دولتمردان کرد در دولت مرکزی در هر دو دوره حالتی فزاینده و رو به‌گسترش دارد به‌گونه‌ای که در اواخر هر دو دوره دولتمردان کرد تا بالاترین مراتب اداری و حکومتی، صدارت، ارتقا یافته و حتی در دوره پیش از شکل‌گیری و استقرار حکومت قاجار، که جنگ قدرت برای رسیدن به سلطنت بین برخی سران ایلات و حاکمان قدرتمند محلی در سطح کشور جریان دارد، تعداد قابل توجهی نیز از دولتمردان و رجال سیاسی و اجتماعی کرد نیز در این عرصه به‌عنوان مدعیان جدی رسیدن به سلطنت حضور دارند. این واقعیت تاریخی نشان می‌دهد که در مسیر دستیابی به عالی‌ترین مراتب قدرت و حاکمیت در ایران، ایلات، خاندان‌ها و دولت‌مردان کرد از نظر ذهنی و عینی با مانع و محدودیت خاصی روبه‌رو نبوده‌اند.

حضور دولتمردان کرد در دولت مرکزی از نظر کمی و آماری، تنوع خاستگاه اجتماعی و همچنین گوناگونی عرصه‌های حضور در سطح حاکمیت، از جمله حفظ تمامیت ارضی، مدیریت بحران، اصلاح و آبادانی، تاریخ‌نگاری و مانند آن قابل توجه است. به‌گونه‌ای که

نمی‌توان آن را در حکم موارد معدود به‌شمار آورد و قاعده‌النادر کالمعدوم را بر آن اطلاق کرد و تأثیر آن را بر رویدادها و تحولات دو دوره نادیده انگاشت.

گرایش و تظاهر به‌مذهب تسنن گاه به‌عنوان یک مؤلفه محدودکننده و بازدارنده از ارتقا در دستگاه اداری و مناصب حکومتی عمل می‌کرده است. این روند در دوره صفوی پررنگ‌تر و در عصر قاجار کم‌رنگ‌تر است. در مقابل، تعلق دولتمردان مذکور به جامعه کرد، هیچ‌گاه به‌عنوان یک مانع بر سر راه حضور و ارتقای آن‌ها در مراتب حکومتی مطرح نبوده است.

سیر تاریخی تعامل حاکمیت و دولتمردان کرد در دوره‌های صفویه و قاجار، حرکتی تدریجی را به‌سمت رقیق شدن برخی رفتارهای تند مذهبی نزد حاکمیت و گرایش بلندمدت به تشیع نزد برخی خاندان‌های کُرد را نشان می‌دهد.

منابع

- آدمیت، فریدون، (۱۳۶۲)، *امیرکبیر و ایران*، تهران: خوارزمی، چاپ هفتم.
- احمدی، حمید، (۱۳۷۹)، *قومیت و قوم‌گرایی در ایران، افسانه یا واقعیت*، تهران: نی، چاپ دوم.
- اتحادیه، منصوره، (۱۳۸۰)، *انفصال هرات*، تهران: کتاب سیامک.
- احمدی، حمید، (۱۳۸۸)، *بنیادهای هویت ملی ایرانی*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
- احمدی، حمید و دیگران، (۱۳۸۳)، *هویت در ایران*، تهیه و تنظیم علی‌اکبر علی‌خانی، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی.

- اردلان، خسرو بن محمد، (۱۳۵۶)، **لب تواریخ**، تهران: انتشارات کانون خانوادگی اردلان.
- استرآبادی، سیدحسین بن مرتضی، (۱۳۶۴)، **تاریخ سلطانی از شاه‌صفی تا شیخ‌صفی**، تهران: علمی.
- اصفهانی، محمدیوسف واله، (۱۳۸۲)، **ایران در زمان شاه‌صفی و شاه‌عباس دوم**، به تصحیح دکتر محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اصفهانی، محمدمعصوم بن خواجگی، (۱۳۶۸)، **خلاصه‌السیر، تاریخ روزگار شاه‌صفی صفوی**، به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی.
- اعتضادالسلطنه، (۱۳۶۲)، **فتنه باب**، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: بابک، چاپ سوم.
- اعتضادالسلطنه، علی‌قلی میرزا، (۱۳۷۰)، **اکسیرالتواریخ، تاریخ قاجاریه از آغاز تا سال ۱۲۵۹ قمری**، به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، (۱۳۴۵)، **روزنامه‌خاطرات اعتمادالسلطنه**، با مقدمه ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، (۱۳۶۳)، **المآثر والآثار**، جلد اول، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن، (بی‌تا)، **المآثر والآثار**، تهران: سنایی.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن، (۱۳۶۲)، **مطلع الشمس**، به اهتمام تیمور برهان لیموده‌ی، جلد یک. تهران: فرهنگ‌سرا.
- اقبال، عباس، (۱۳۶۳)، **میرزاتقی خان امیرکبیر**، به اهتمام ایرج افشار، تهران: نشر توس، چاپ سوم.
- امان‌اللهی بهاروند، سکندر، (۱۳۶۰)، **کوچ‌نشینی در ایران؛ پژوهشی درباره‌ی عشایر و ایلات**، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- امین‌الدوله، فرخ‌خان، (۱۳۵۷)، **مجموعه اسناد امین‌الدوله**، به کوشش کریم اصفهانیان، تهران: دانشگاه تهران، ج ۵.
- امین‌الدوله، فرخ‌خان، (۱۳۵۸)، **مجموعه اسناد امین‌الدوله**، ج ۱، سال‌های ۱۲۴۹ تا ۱۲۷۳ ق، به کوشش کریم اصفهانیان و قدرت‌الله روشنی زعفران‌لو، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- بابانی، عبدالقادر بن رستم، (۱۳۷۷)، **سیرالاکراد**، به تصحیح محمدرئوف توکلی، تهران: توکلی.
- باتامور، تی‌بی، (۱۳۶۹)، **نخبگان و جامعه**، مترجم: علی‌رضا طیب، تهران: دانشگاه تهران.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، (۱۳۶۲)، **گنج علی‌خان**، تهران: اساطیر، چاپ دوم.
- بامداد، مهدی، (۱۳۷۱)، **شرح حال رجال ایران**، تهران: زوآر، چاپ چهارم.
- بدلیسی، شرف‌خان، (۱۳۷۳)، **شرف‌نامه تاریخ و جغرافیای مفصل کردستان**، به تصحیح محمد عباسی، چاپ سوم، تهران: حدیث.
- تاجیک، محمدرضا، (۱۳۷۹)، **مدیریت بحران، نقدی بر شیوه‌های تحلیل و تدبیر بحران در ایران**، تهران: فرهنگ‌گفتمان.
- ترکمان، اسکندریگ، (۱۳۳۴)، **عالم‌آرای عباسی**، اصفهان: تأیید.
- جهانگیرمیرزا، (۱۳۸۴)، **تاریخ نو**، به اهتمام عباس اقبال، تهران: علمی.
- حسینی، خورشیا بن قباد، (۱۳۷۹)، **تاریخ ایلچی نظام‌شاه**، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: انجمن

- آثار و مفاخر فرهنگی .
- حسینی خاتون آبادی، سید عبدالحسین، (۱۳۵۲)، **وقایع السنین والاعوام**، تهران: اسلامیه.
- خورموجی، میرزا جعفر، (۱۳۶۳)، **حقایق الاخبار** **ناصری**، تهران: نی، چاپ دوم.
- ذنبلی، عبدالرزاق بیگ، (۱۳۴۲)، **نگارستان دارا**، به اهتمام خیام‌پور، تبریز: بی‌نا.
- ذنبلی، عبدالرزاق بیگ، (۱۳۴۹)، **تجربه الاحرار و تسلیه الابرار**، به تصحیح حسن قاضی طباطبایی، تهران: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- ذنبلی، عبدالرزاق بیگ، (۱۳۵۱)، **مآثر سلطانیه**، تهران: ابن‌سینا، چاپ دوم.
- روشه، گی، (۱۳۶۶)، **تغییرات اجتماعی**، مترجم منصور وثوقی، تهران: نی.
- ریاحی، محمدمین، (۱۳۷۲)، **تاریخ خوی**، تهران: توس.
- سایکس، پرسی، (۱۳۳۶)، **سفرنامه**، مترجم: حسین سعادت‌نوری، تهران: ابن‌سینا، چاپ دوم .
- سپهر، محمدتقی خان، (۱۳۷۷)، **ناسخ التواریخ**، به اهتمام جمشید کیان‌فر، جلد ۲ و ۳، تهران: اساطیر.
- سنندجی، میرزا شکرالله، (۱۳۷۵)، **تحفة ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان**، به تصحیح حشمت‌الله طیبی، تهران: امیرکبیر.
- سهام‌الدوله، یارمحمدخان شادلو، (۱۳۷۴)، **سفرنامه‌های سهام‌الدوله بجنوردی**، به‌کوشش قدرت‌الله روشنی زعفران‌لو، تهران: علمی فرهنگی .
- سیوری، راجر، (۱۳۷۲)، **ایران عصر صفوی**، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.
- شاردن، (۱۳۴۵)، **سفرنامه**، ترجمه محمد عباسی، تهران: امیرکبیر، ج ۳.
- شاملو، ولی‌قلی بن داودقلی، (۱۳۷۱)، **قصص الخاقانی**، به تصحیح حسن سادات‌ناصری. دو جلد، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شاه‌تهماسب، (بی‌تا)، **تذکره شاه‌تهماسب**، بی‌جا، بی‌نا.
- شهبازی، عبدالله، (۱۳۶۹)، **مقدمه‌ای بر شناخت ایلات و عشایر**، تهران: نشر نی.
- صفایی، ابراهیم، (۱۳۵۵)، **اسناد سیاسی دوران قاجاریه**، تهران: بابک .
- غفاری، محمدعلی، (۱۳۶۱)، **خاطرات و اسناد محمدعلی غفاری**، به‌کوشش منصوره اتحادیه (نظام‌مافی) و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران .
- فلسفی، نصرالله، (۱۳۷۱)، **زندگانی شاه‌عباس اول**، جلد اول و دوم، چاپ پنجم، تهران: علمی.
- قمی، احمد بن شرف‌الدین، (۱۳۶۳)، **خلاصه التواریخ**، تهران: دانشگاه تهران.
- قاضی، ملامحمدشریف، (۱۳۷۹)، **زبده التواریخ سنندجی**، به‌کوشش محمدرئوف توکلی، تهران: توکلی.
- قزوینی، بوداق، (۱۹۹۹)، **جواهر الاخبار**، به‌کوشش محمدرضا نصیری و کویچی هاندا. توکیو: مؤسسه مطالعات فرهنگ‌ها و زبان‌های آسیا و آفریقا.
- کرزن، جرج ناتاییل، (۱۳۸۰)، **ایران و قضیه ایران**، ترجمه غلام‌علی وحید مازندرانی، تهران: نی.
- کسروی، احمد، (۱۳۷۳)، **تاریخ پانصدساله خوزستان**، تهران: آنزان.
- کمپفر، انگلبرت، (۱۳۵۰)، **در دربار شاهنشاه ایران**، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: انجمن آثار ملی.
- گودرزی، حسین، (۱۳۸۷)، **تکوین جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران با تأکید بر دوره صفوی**، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.

- وقایع‌نگار، علی‌اکبر، (۱۳۸۱)، *حدیقه ناصریه*، به تصحیح توکلی، تهران: توکلی.
- هدایت، رضاقلی‌خان، (۱۳۳۹)، *روضه‌الصفای ناصری*، جلد ۸ و ۹ و ۱۰، تهران: خیام.
- هنرفر، لطف‌الله، (۱۳۵۰)، *گنجینه آثار تاریخی اصفهان*، چاپ دوم، اصفهان: ثقفی.
- یوردشاهیان، اسماعیل، (۱۳۸۰)، *تبارشناسی قومی و حیات ملی*، تهران: فرزاد.

پایان‌نامه

- ارفع، حسن، پایان‌نامه دوره لیسانس رشته جغرافی با عنوان «کردها» استاد راهنما دکتر سیروس شفتی، مترجم پروانه نجفی، تیرماه ۱۳۴۸، دانشگاه اصفهان.

نشریات

- وقایع اتفاقیه ش ۳۲ ت ۱۴ ذی‌قعدة ۱۲۶۷.
- وقایع اتفاقیه ش ۱۲ ت ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۲۶۷.
- وقایع اتفاقیه ش ۳۶ ت ۱۳ ذی‌حجه ۱۲۶۷.
- وقایع اتفاقیه ش ۴۸ ت ۹ ربیع‌الاول ۱۲۶۸.
- وقایع اتفاقیه ش ۵۷ ت ۱۲ جمادی‌الاولی ۱۲۶۸.
- وقایع اتفاقیه ش ۲۷۵ ت ۳ رمضان ۱۲۷۲.
- روزنامه دولت علیه ایران، ش ۵۷۰ ت ۱۵ ذی‌حجه ۱۲۸۱.

- مارکام، کلمنت، (۱۳۶۷)، *تاریخ ایران در دوره قاجار*، مترجم میرزارحیم فرزانه، به‌کوشش ایرج افشار، تهران: نشر فرهنگ ایران.
- مافی، حسین‌قلی‌خان نظام‌السلطنه، (۱۳۶۲)، *خاطرات و اسناد حسین‌قلی‌خان نظام‌السلطنه مافی*، به‌کوشش معصومه مافی و دیگران، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.
- مرعشی، میرزاحمدخلیل، (۱۳۶۲)، *مجمع‌التواریخ*، به‌تصحیح عباس اقبال، تهران: طهوری و سنایی.
- مستوره، (۱۳۸۴)، *تاریخ اردلان*، به‌کوشش جمال احمدی‌آیین، اربیل: آراس .
- ملک‌آرا، عباس‌میرزا، (۱۳۵۵)، *شرح حال عباس‌میرزا ملک‌آرا*، به‌کوشش عبدالحسین نوایی و با مقدمه عباس اقبال، تهران: نشر بابک، چاپ دوم .
- مقصودی، مجتبی، (۱۳۸۰)، *تحولات قومی در ایران؛ علل و زمینه‌ها*، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- میرزاسمیعا، (۱۳۶۸)، *تذکره‌الملوک*، به‌کوشش محمد دبیرسیاقی، با تعلیقات مینورسکی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر.
- نادر میرزا، (۱۳۶۰)، *تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز*، با مقدمه محمد مشیری، تهران: اقبال.
- نادر میرزا، (۱۳۷۳)، *تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز*، تصحیح غلامرضا طباطبایی، تهران: ستوده.
- نصیری، محمدابراهیم بن زین‌العابدین، (۱۳۷۳)، *دستور شهریاران*، به‌اهتمام محمدنادر نصیری‌مقدم، تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر افشار یزدی.
- نویدی‌شیرازی، زین‌العابدین علی، (۱۳۶۹)، *تکمله‌الآخبار*، به‌تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: نی.

